عبد الحلیم
نمائندہ الکلام

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود مر صمد معبودی راست که سائر عباد خود را باصطیاد و هم اندران اجازت فرموده تا
نعماء فانیه بالآء باقیه پی برند و درود نامحدود بر محمد محمود که بیان را بتبیین ما احل لوجه الله
نموده تا بنده را امر عبید اشته از ما حرم لغیر الله احتراز نماید و بر آل اطیاب و اصحاب احبابش که دائما
طیار حوالی کنگره استخراج مسائل حل و حرمت صید و ذبائح موصوف بپرواز بوده اند تا بهم فنا
علیه علیهم الی یوم التناد اما بعد میگوید بنده امیدوار الی رحمة الله الکریم الباری محمد عبد الحی
اللکهنوی ابن مولانا محمد امین الله ستره الله بغفرانه که چون حلت و حرمت حیوانات مع اختلاف
بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بسبب
و پراگندگی که دارد غالبا اوقات متفقشان را در ورطه تردد و تکلیف ما لا یطاق می انداخت
این حقیر بپایه حسب فرمایش فرید روزگار یگانه اعصار ماهر فنون خفی و جلی قاضی مولوی احمد
الله القدسی جمع تصحیح نقشیرا از کتب معتبره مانند هدایه و عنایه حاشیه آن ابو الطرکار

تنزیهی هم چنانکه شهادت کافی براین کافیست هیچ نصرت نرساند علاوه برین بفحوای لکل امر ان یصطلح فی ان
اگر در باب اصطلاح داریم که مراد از کراهت کراهت تحریم است چه مضایقه فافهم فصل دوم بدانکه
هر چیز یکه مکروه تحریمی باشد مانند حرام است همچنانکه مردم بارتکاب حرام مستحق نار میشود همچنان بارتکاب
تحریمی نزد شیخین یعنی امام ابو یوسف و امام ابو حنیفه رحمهما الله آنچه مکروه تحریمی است حرام نیست بلکه قریب
باینمعنی که مرتکب حرام مستحق نار خواهد شد و مرتکب مکروه تحریمی مستحق عقاب نار چنانچه ترک سنة موکده مکروه
که مرتکبش مستحق نار نباشد بل مستحق عتابست کما فی الدر المختار کل مکروه ای کراهت تحریم حرام ای کالحرام فی
بالنار عند محمد وعندهما الی الحرام اقرب فیثبت بما ثبت به الواجب یعنی بظنی وفی الزیلعی القریب من الحرام
محذور دون استحقاق العقوبة بالنار بل العقاب کترک السنة الموکدة فانه لا یتعلق به عقوبة النار لکن
عن شفاعة النبی صلعم لقوله صلعم من ترک سنتی لم ینل شفاعتی فترک السنة الموکدة قریب
انتهی باید دانست که این تفصیل و تحقیق است که بر ظاهر این قول نگرید اما فهم و تحقیق که بر حقیقت نظر کنند
امام محمد محمول بر مجاز است چنانکه در مسلم الثبوت آمده و لهذا قال محمد کل مکروه حرام مجازا و نزاع
نزاع لفظی راجع خواهد شد چنانکه در شرح مسلم مفصل است ان شئت فلترجع لاجرم قول محمد مثل
خواهد شد چه امام محمد منکر مکروه تحریمی اکفار نمی فرمایند چنانچه منکر حرام را کافر می فرمایند و همین قسم
فتوی بر فتوی قول شیخین است اگرچه بعض قائل به قول امام محمد بسبب ظاهر شده اند کما فی جامع
عندهما الی الحرام اقرب و هو المختار کما فی الخلاصة والمضمرات والکبری والتجنیس وغیرها و هو الصحیح
انتهی و فی البرجندی المختار قول ابی حنیفة وابی یوسف انتهی و فی ابی المکارم والمختار ما قال ابو
انه الی الحرام اقرب کذا فی المضمرات و فی النهایة ان هذه روایة شاذة عن ابی حنیفة اذ قد ذکر محمد
ان ابا یوسف قال لابی حنیفة اذا قلت فی شئ اکرهه فما رأیک فیه قال التحریم انتهی کذا فی مجمع البرکا
کراهة [illegible] ابی حنیفة مکروه تنزیهی اقرب بسوی حلال است کما فی المجتبی اما المکروه کراهة تنزیه فالی الحل

انتهی کذا فی ابی المکارم و در تلویح مسطور است هر چیز که ترک وی اولی باشد اگر از فصل ما فیه سهم [illegible] باشد پس
آن مکروه است بکراهت تنزیهیه فاعلش معاقب نیست فاما تارکش مثاب است **فصل سیوم** باید دانست
که حیوانی دریائی بجز ماهی و ملخ بدون ذبح حلال نشود پس متردیه که عبارت است از حیوانی که در چاه و یا
از جای بلند بنفسها خواه بسبب غیر افتاده بمیرد و مجثمه که عبارت است از حیوانی که آنرا بند کش نموده
بر نشانه تیرها بگذارند و آن بمیرد لابد حرام خواهند شد و ذبح را دو قسم اند یکی ذبح غیر اختیاری و آن عبارت است
از زخمی شدن عضوی که باشد از بدن و دیگر ذبح اختیاری و آن عبارت است از ذبح میان سعد و حلق
که عبارت است از نای گلو و لبه که عبارت است از اسفل گردن که متصل سینه است و در جامع صغیر
[illegible] مرقوم است که ذبح در حلق عام است از انکه در وسط آن باشد و یا در اعلی و یا در اسفل کذا
[illegible] و الوقایة و اگر بالای عقده که در گلوی حیوانات محسوس می شود و آن سر نای گلو است
[illegible] اکل آن ذبیحه جائز نیست و نزد بعض جائز خواهد شد بقوله علیه السلام الذکوة ما بین اللبه
و اللحیین یعنی ذبح کردن میان لبه که عبارت از اسفل گردن است و لحیین بفتح لام و سکون حاء که عبارت است
از هر دو استخوانها که بر آنها دندانها اند و فتوی بر قول اول است کما فی الوقایة و غیرها و رگهای که قطع
آنها در ذبح باید چهار اند نای که آن جای رسیدن نفس است و آنرا حلقوم گویند و مری که آن جای رسیدن طعام
و شراب است و دو ودجان که عبارت اند از دو رگهای که جای جریان خون اند و آنها را وشه
رگ گویند بقوله علیه السلام افر الاوداج یعنی قطع ساز اوداج را که مراد از آنها رگهای
گردن اند و این لفظ اوداج که جمع است اطلاقش بکم از سه نخواهد شد پس شمول این قول هر دو ودجان
و مری را ظاهر است بهمین توجیه قول امام شافعی رح متضمن اکتفاء بر نای و مری ضعیف گردید
و چونکه قطع هر دو ودجان و مری بدون قطع نای گلو ممکن نمی شود لهذا بحسب اقتضاء النص
قطع نای گلو هم ثابت شد کذا فی الهدایة و اگر ذابح قطع سه رگ از رگهای [illegible]

رگ که باشند بود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد اذ للاکثر حکم الکل هکذا فی شرح الوقایة و اگر سر مذبوح در وقت

قطع شود ذبیحه حلال است گو قصد قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده مگر و قصد و

تعمد کننده گنهکار خواهد شد کذا فی العینی شرح الهدایة و وقت ذبح ضرور است که ذابح و معین بسم الله الله اکبر

بدون فصل و او گوید چنانچه منقول است از ابن عباس در تفسیر قول او تعالی فاذکروا اسم الله [illegible] معین

عبارت است از آنکه دست خود را بر مذبح نهد کذا فی مجمع البرکات و ذبیحه را ضرور است که رخ [illegible]

قبله باشد و اگر بغیر توجه قبله ذبح واقع گردیده آن ذبیحه مکروه تحریمی خواهد شد کذا فی العالمگیریة

من المقدمة فشرعت فی المقالة و فیها فصول ثلثة فصل اول باید دانست که حلال نیست خوردن

گوشت حیوانی صاحب دندان که از درندها باشد و بدندان خود عادتا مجروح و یا مقتول [illegible]

مانند شیر بجمیع اقسام که آنرا بعربی اسد و بهندی باگهه گویند و گرگ که آنرا بعربی ذئب

گویند و حیوانی است معروف بصورت گرگ و بهندی آنرا [illegible]

می کند و پلنگ که آن حیوانی دشمن شیر است و از شیر کوتاه می باشد و سیاه و سفید نقطه [illegible]

میدارد و بعربی آنرا نمر بکسر نون و بهندی تیندوا گویند و چیتا که آنرا بفارسی یوز و بعربی

فهد بفتح فا می نامند و آن حیوانی است شکاری کوچک تر از پلنگ و بعضی گفته اند که پلنگ [illegible]

با ماده شیر جمع شود یوز پیدا گردد و آن را دو قسم اند قسمی بزرگ جثه که دم کوتاه دارد و [illegible]

که دم دراز دارد و لومڑی که آنرا لوکهری نیز و بفارسی روباه و بعربی ثعلب بفتح تا گویند

و ثعلبه آن جانوریست معروف بقدر گربه و بجو بکسر یا و تشدید جیم که فارسی آن کفتار

ضبع بفتح ضاد و ضم با است و آن درنده ایست که مرده را از قبر می برد و از محمد بن [illegible]

منقول [illegible] اطلاق ضبع بر [illegible] هر دو است [illegible]

[illegible] اعم از آنکه خانگی باشد یا صحرائی که قریب روباه و بشکل گربه خانگی [illegible]

می خورد کذا فی حیوة الحیوان و کلب که بفارسی آنرا سگ و بعربی آنرا کلب بفتح کاف گویند و آن درنده ایست
معروف و سنجاب بفتح سین و سکون نون که آن حیوانیست بزرگ از موش صحرائی و دنباله آن کوتاه
و پر مو و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکستان بسیار بهم میرسد
هکذا فی مخزن الادویه للسید محمد حسین بن السید محمد هادی الخراسانی ثم الشیرازی و سمور بفتح سین
و ضم میم مشدده که آن حیوان بری است مائل بسیاهی و مشابه گربه می شود کما فی حیوة الحیوان
و در بلاد روس یافته شود و صاحب مخزن گوید که در ترکستان بهم رسد و پوست آن بهترین پوستینها
و دلق بفتح دال و لام که آنرا فنک بفتح فا نیز و بفارسی دله گویند و آن حیوانیست که از پوست آن
پوستین سازند و صاحب مخزن گوید حیوانیست کوچک تر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بآن و در روس
گاه بهم میرسد انتهی و دب بضم دال که آنرا بفارسی خرس بکسر خا و مونثش را دبه و بهندی آنرا
بهالو گویند و قرد بکسر قاف که آنرا بفارسی بوزنه و میمون و کپی گویند و آن حیوانیست شبیه بآدمی
و بهندی بندر است و قسمی از آن آنست که دم دراز دارد و آنرا در هندی لنگور و بفارسی [illegible]
گویند و چیچری که آنرا کلنی نیز نامند و بفارسی کنه و بعربی قمل بضم قاف و تشدید میم گویند کذا فی
المنتخب و آن حیوانیست که بر بدن گوسفند و شتر و گاو و خر و سگ و امثال آن چسپد و خون خورد کذا
فی البرهان و گیدر که آنرا بفارسی شغال بفتح شین و سگ صحرائی وحشی و بعربی ابن آوی خوانند
و آن حیوانیست درنده کوچک از سگ فی الهدایه ولا یجوز اکل ذی الناب من السباع انتهی و فی
مجمع البرکات فذو الناب من السباع مثلا الاسد و الذئب و النمر و الفهد و الثعلب و الضبع و السنور و الکلب
و السنجاب و السمور و الدلق و الدب و القرد و القمل و نحوه انتهی و فی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة
و ابن آوی انتهی و فی حیوة الحیوان روی مسلم فی صحیحه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کل ذی ناب من
السباع فاکله حرام انتهی و وجه تحریم این اشیاء یقین که کراهت [illegible] انتهی

و در هندی هر دو را الگر بگها می نامند و بچه که از سگ نر و ماده گرگ پیدا گردد آنرا بعربی [illegible] بفتح
خاء معجمه می نامند کذا فی نفائس اللغات و در حرمت این بچه یا شک نیست لان الولد تابع لامه فی الحرمت
و الحلة کما سیجیٔ من الزیلعی و نسناس بکسر نون حیوانیست هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد
و موش و مار را شکار کرده می خورد و در حرمت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان النفیس حکمه تحریم الاکل انتهی
و زرافه بفتح زاء معجمه و تشدید راء مهمله حیوانیست که از قدرت ربع جو آمده و بنواحی مصر [؟] و بفارسی
آنرا اشتر گاو پلنگ گویند و بعضی از شعراء مشاهده خود باین نهج بیان نموده که جثه آن از شتر خرد [؟]
گردنش از شتر بغایت بلند تر و گردنی دراز و راست گرانیکه گردن شتر خم دارد و گردن [؟] راست است بغایت
پوستین [؟] و سرش کوچک تر از سر شتر است و دو شاخ دارد چون شاخ آهو و گوش و پایی مانند گوش و پای
گاو و دهان شبیه بگاو میش مانند و دستهای وی بغایت دراز تر از پایهاست و دم چون دم شتر اما اند
باریک تر و کم موتر و پوست وی تمام منقش است و در رفتار بغایت سریع است و چون پلنگ با شتر وحشی
جمع شود زرافه پیدا آید اما ابوعثمان جاحظ گفته هر گاه شتر وحشی با کفتار جمع شود حیوانی متولد شود مشابه شتر
و کفتار و چون آن حیوان با گاو وحشی جمع شود زرافه متولد شود انتهی در نفائس اللغات مذکور است که
گردنش بگردن شتر مشابه و شاخش و سمش و پاهایش مانند شاخ و سم و پاهای گاو و دمش مانند دم آهو
رنگش مانند رنگ پلنگ و بهندی انرا اونٹ گاو گویند انتهی و در حل و حرمت آن نزد مشایخ شافعیه اختلاف است
امام نووی رح در شرح مهذب و صاحب تنبیه فتوی بحرمتش داده بجهة مشابهة آن با پلنگ و قاضی حسین و ابن قطان
فتوی بحلتش داده بجهة مشابهة آن با شتر و گاو کذا فی حیوة الحیوان و از امام ما تصریحی منقول نشده مگر بعضی
حنفیان فتوی بحلتش داده اند و بقاعده اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام چنانچه در اشباه موجود است
الحال فتوی [illegible] بود اما بر تقدیر تساوی هر دو مشابه [illegible] صحیح [illegible] از البعر
[illegible] نوع [illegible] مثناه تحتانیه و سکون راء و ضم باء و بهندی [illegible]

که آن را هندی نیولا گویند و بعربی ابن عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را پاره پاره کند خوردن آنها
بجهت بودن آنها از درندها حرام است کما فی الهدایة والیربوع وابن عرس من السباع انتهی وکذا فی
العینی شرح الکنز و موش دشتی نزد امام شافعی رح حلال است کما فی شرح الوقایة وهو حلال عند الشافعی
انتهی و گلهری که آنرا بفارسی موش پرنده و بعربی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوری است
مانند موش میوهای درختان می خورد و بر پشتش خطهای سیاه بود هم درسباع است و سیاه گوش
که این لغت فارسی است در اردوی هندی مستعمل و بعربی آنرا الفنه بضم تا گویند و آن قسمی از درندهاست
که بجز گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الفنه نوع من السباع ولا یطعم
غیر اللحوم تحریم اکله لعموم النهی عن اکل کل ذی ناب من السباع انتهی و سوکر که آنرا بفارسی خوک و بعربی
خنزیر می گویند حرام است بنص قطعی قال الله عز وجل حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر انتهی و ها[تهی]
که فارسی آن پیل و عربی آن فیل است و آن حیوانی است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه نهایت دارد
اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر انتقام باشد و گویند که چون مورچه در اندرون خرطومش در آید میمیرد
چنانکه از اکثر معتبران بسمع رسیده است و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود و بعضی گویند
تا چهار صد سال و گویند که از گربه و موش و خوک بترسد و آن صاحب دندان است و از دندان خود مجروح
و یا مقتول می سازد و پیش حنفیه خوردنش حلال نیست مکروه تحریمی است کما فی الهدایة والفیل ذو ناب فیکره
وفی العینی شرح الکنز روی عن ابن عباس رض انه علیه السلام نهی عن کل ذی ناب ویدخل فیه الفیل لانه ذو ناب
انتهی و امام مالک علیه الرحمة جمله درندها را حلال میدانند بدلیل قول او تعالی قل لا اجد فیما اوحی
الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله
انتهی و جواب [illegible] حنفیه اینکه درندها در ابتدای اسلام که در این باب قول این آیت است حرام
[illegible] حرام شدند هکذا فی الزیلعی و حیوة الحیوان و حرام است حکم [illegible]

که بعربی آنرا حمار اهلی و بهندی آنرا گدها گویند و آن حیوانی ست به بلاهت مشهور و لهذا بعلاقهٔ بلاهت
بطور مجاز مرد ابله را هم خر می گویند چنانچه مرد شجاع را شیر نامند و یکی از بلاهتش اینست که از اکثر
معتبران مسموع شده که هر جانور که شیر را می بیند می گریزد لیکن خر هرگز نمی گریزد و اصلا خوف جان
نمی کند ازین جهت حماقتش ظاهر گردید و خچر که بفارسی آنرا استر و بعربی بغل بفتح با گویند و جمعش بغال
بکسر باست و آن حیوانی ست که مادرش ماده خر بود و پدرش اسپ چنانچه روایت کرد خالد بن ولید
آنکه نهی کرد آنحضرت علیه السلام از گوشت اسپ و خچر و خر و از علی رض مروی ست که نبی علیه السلام ناچیز
و نهی ست متعه را و حرام ساخت گوشت خر خانگی را بروز خیبر کما فی الهدایة ولا یجوز اکل لحم الحمر الاهلیة
والبغال لما روی خالد بن الولید رض ان النبی صلعم نهی عن لحوم الخیل والبغال والحمیر وعن علی رض انه
النبی علیه السلام اهدر المتعة وحرم لحوم الحمر الاهلیة یوم خیبر انتهی وفی البرجندی والحمر الاهلیة کانت
فی ابتداء الاسلام حلالا لغایة الفقر علی الصحابة فلما فتح خیبر واصابوا غنائم کثیرة حرم علیهم لحوم
الحمر ایضا صفة الحمق لتسری الی من یاکل لحمه وهی قبح الصفات انتهی وفی العینی شرح الکنز روی عن
ابی ثعلبة الخشنی انه قال حرم رسول الله صلعم لحوم الحمر الاهلیة رواه البخاری ومسلم انتهی و امام مالک رح
در موطا از امیر المومنین علی ابن ابی طالب رض روایت کرده که رسول علیه السلام نهی کرد از حمر اهلیه یعنی آن
که گوشت خر حرام است شیر و چربی آن هم حرام است و در نفع گرفتن از چربی آن سوای خوردن اختلاف
مشائخ است نزد بعض این هم حرام است بقیاس گوشت آن و نزد بعض مباح است و همین است صحیح کما فی
شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة کما حرم لحوم الحمر حرم لبنه وشحمه واختلفوا فی الانتفاع بشحمه بغیر الاکل
فحرمه بعض قیاسا علی اللحم واباحه بعض وهو الصحیح انتهی وهکذا فی العالمگیریة وفی الجامع الصغیر لعمر بن عبد العزیز
الحسامی اذا ثبت الحکم فی اللحم ثبت الحکم فی اللبن لانه متولد منه انتهی وهکذا فی جامع الرموز شرح مختصر
الوقایة و بخوردن خر وحشی که آنرا بفارسی گورخر خوانند [illegible] فی شرح المشکوة للشیخ عبد الحق

الهلوی و به هندی آنرا گدها جنگلی بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها می نامند مباح است کما فی
الکفایة و اکل الحمار الوحشی مباح انتهی و فی الغیاثیة الحمار الوحشی حلال بالاتفاق انتهی و روی البخاری
و مسلم عن ابی قتادة رض انه رای حمارا وحشیا فعقره فقال النبی صلعم هل معکم من لحمه شیء قال معنا رجله
فاخذها فاکلها انتهی و هکذا فی المشکوة و شیر گورخر هم حلال است کما فی الدر المختار و نزد امام مالک رح
خر خانگی حلال است باعتبار خر وحشی و بقول عائشه صدیقه رض و بحدیث غالب بهم و دلائل آنها
آن اند کما سیجیان فی شرح الوقایة و فی الحمر الاهلیة خلاف مالک رح انتهی و فی شرح ابی المکارم قال
مالک ان الحمر الاهلیة حلال اعتبارا بالوحشیة منها انتهی و فی البنایة و ذهب بشر المریسی الی اباحته
و نقل ذلک عن مالک رح تشبثا بآثار وردت عن عائشة رض انها سئلت عن ذلک فتلت قوله تعالی
قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس
او فسقا اهل لغیر الله به و بحدیث غالب بن ابجر قال لرسول الله صلعم لم یبق من مالی الا حمیرات فقال
علیه السلام کل من سمین مالک و عطف لا یحل اکل الوحشی و هو ضعیف اما الآیة فلجواز ان یکون قبل حرمة لحم الحمر
والدلیل علی ذلک حرمة الاشیاء المحرمة الخارجة عن مدلولها و اما الحدیث فلانه ما دل باکل ثمنها و اما الاستدلال
فلان من شرطه ان لا یکون الفرع منصوصا علیه و النص الناهی عن لحوم الحمر الاهلیة قائم فبطل القیاس انتهی
و هکذا فی الکفایة و خر وحشی وقتیکه خانگی شود و پالان برو نهاده شود حلال باشد و خر خانگی وقتیکه وحشی شود
حلال نشود کما فی مجمع البرکات و الحمار الوحشی اذا صار اهلیا و یوضع علیه الاکاف فانه یؤکل و الاهلی
اذا توحش لا یؤکل کذا فی شرح الطحاوی انتهی و هکذا فی العالمگیریة و کنز العباد و اگر یکی از وحشی و خانگی از دیگر
جنس باشد پس حکم بچه در حل و حرمت مانند حکم مادر است کما فی جامع الرموز فلو نزا احدهما علی الآخر فالحکم
کما فی النظم انتهی و هکذا فی مطالب المؤمنین و العینی شرح الکنز و اما حیوانی که مادرش اسپ باشد و پدرش
و در ان اختلاف است [illegible] حیوانی که در گوشت مشتبه است زیرا چه معتبر نزد حل و حرمت در [illegible] شود

از ماکول و غیر ماکول باد درست و فتوی برین که مکروه تحریمی است کما فی الزیلعی لو کانت امه فرسا کان علی الخلاف
المعروف فی لحم الخیل لان المعتبر فی الحل و الحرمة الام فیما یولد من الماکول و غیر الماکول انتهی هکذا فی الدر المختار
و فی جامع الرموز الاصح انه لا یوکل کما فی المضمرات انتهی و هکذا فی البرجندی و العینی شرح الکنز و اگر مادرش
گاو باشد و پدرش خر پس حلال است بلا خلاف کما فی العینی شرح الکنز ان کانت امه بقرة توکل بلا خلاف
لان المعتبر فی الحل و الحرمة الام فیما تولد من ماکول و غیر ماکول انتهی هکذا فی الدر المختار و گوشت گهوڑا
که بفارسی اسپ و بعربی فرس بفتح فا نامند و خیل بفتح خا بمعنی اسپان است کذا فی القاموس نزد امام
ابو حنیفه رح و امام مالک رح مکروه است و نزد ابو یوسف رح و محمد رح و شافعی رح و قاضی شریح
و حسن و عبد الله بن الزبیر و عطا و سعید بن جبیر و انس بن مالک و اسماء بنت ابی بکر و ابن سیرین و سفیان
ثوری و ابن مبارک مضایقه نیست بخوردنش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رض روایت کرده اند
که در روز جنگ خیبر آن رسول مقبول منع فرمود از گوشت خر خانگی و اذن داد در گوشت اسپ
و فتوی بر قول ابی حنیفه است و جناب شان را ادله اند بر دعوی خودش اول حدیث خالد بن ولید که گوشت
کذا فی العینی شرح الکنز دوم آنکه اسپ آله است از برای ترهیب و ترسیب دشمنان وقت جنگ پس خوردنش
مکروه باشد بسبب حرمت و عزت ان سیوم آنکه در زمان گذشته کمی آله جهاد و جهاد بود لهذا مکروه شده علاوه
ازین می گوییم که حدیث جابر رض دال بر اباحة گوشت اسپ است و حدیث خالد رض که مذکور شد دلالت
دارد بر حرمت گوشت اسپ پس هر دو معارض شدند و بکلیه اصول حنفیه که در اشباه و النظائر و دیگر
کتب اصول مثل مسلم الثبوت و غیرها موجود است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام ترجیح از برای حرام
داده شد هم منقول است که اول کسیکه بر اسپ سوار شده اسمعیل بوده علی نبینا و علیه السلام و پیشتر از ان
وحشی بود مانند دیگر وحشیان هکذا فی حیوة الحیوان و فی الهدایة و یکره لحم الفرس عند ابی حنیفه رح
و هو قول مالک رح و قال ابو یوسف و محمد و الشافعی لا باس باکله لحدیث جابر رض انه قال نهی رسول الله

عن لحوم الحمر الاهلية واذن فی لحوم الخیل یوم خیبر انتهی پس آن ذکر کرد صاحب هدایه او که امام ابی حنیفه رح

بالقول خود لانه آلة لارهاب العدو فیکره اکله احترامًا له ولان فی اباحته تقلیل آلة الجهاد وحدیث

جابر رض معارض بحدیث خالد رض والترجیح للمحرم انتهی وفی ابراهیم شاهی والفتوی علی قول

ابی حنیفه انتهی تا آنکه امام مالک کراهة تنزیهیه است نه کراهت تحریم ودر کراهت که امام ابی حنیفه رح

قائل آن شده اند اختلاف است بعض فقها کراهة تنزیهیه می گویند وبعض کراهت تحریم وبرهان است

انتهی کما فی الهدایة ثم قیل الکراهة عنده کراهة تحریم وقیل کراهة تنزیه والاول اصح انتهی وفی

شرح الکرم عند ابی حنیفه کراهة التحریم هو الصحیح وهو المذکور فی نظم النسفی والیه ذهب قاضی خان

فتاداه فی الذبائح والاشربة وفی الهدایة وهو الاصح وهو اختیار صاحب الحصر وفی الکافی انه یکره

کراهة تنزیه وهو الصحیح والیه ذهب فخر الاسلام علی البزدوی ابو المعین فی جامعیهما وکذا قاضی خان

فی جامعه وهو اختیار الامام الاسبیجابی قال الامام السرخسی ان هذا اوفق بالناس فی بیع تحریره

غیر نکیر فی کفایة البیهقی قیل ان ابا حنیفه رجع عن حرمته لحمه قبل موته بثلثة ایام وعلیه الفتوی انتهی

فی جامع الرموز ثم انه مکروه کراهة تنزیه فی ظاهر الروایة وهو الصحیح کما فی المحیط والمغنی وقاضی خان

وغیرها انتهی وهکذا فی البرجندی والدر المختار وفی العنایة علی قول صاحب الهدایة والاول اصح روی

ان ابا یوسف رح سال ابا حنیفه اذا قلت فی شیء اکرهه فما رایک فیه قال التحریم انتهی وفی مجمع البرکات

قال الشیخ الامام السرخسی ما قاله ابو حنیفه احوط وما قالا اوسع علی الناس وحکی ان الامام عبد الرحیم الکرمینی رح

سال ابا حنیفه رح فی المنام عن کیفیة الکراهة فقال کراهة التحریم یا عبد الرحیم کذا فی السراجیة انتهی وفی السراجیة قال

القاضی الامام صدر الاسلام رح المراد کراهة التحریم انتهی وفی فتاوی قاضی خان والصحیح انه اراد به التحریم انتهی وفی

فی جواهر الفتاوی [illegible] شرح الکنز والاصح التحریم انتهی وفی العالمکیریة والصحیح انه اراد به التحریم

انتهی وفی جواهر الاخلاطی [illegible] فی تفسیر الکراهة قال الامام المراد به التحریم وهو الصحیح وفی [illegible]

و هو الاصح انتهی و آنچه علی حزین حلت مطلقش از امام ابو حنیفه علیه الرحمة نقل نموده شاید این مبنی بر عدم
تتبع و تلاش کتب است و خاتم الفقها در غایة البیان فی احکام الحیوان که فتوی بر قول صاحبین نوشته اند
فتوی صاحب جامع الرموز و برجندی و غیرها را شاید مطلع شدند مگر چونکه در هدایه فتوی بر کراهت تحریمی
نوشته است و از امام ابو حنیفه بروایت راجحه کراهت تحریم ثابت می شود و لهذا فتوی احقر بر تحریم است
و اما شیر اسپ پس نوشیدن آن مضائقه نیست چه در نوشیدن آن تقلیل آله جهاد نیست و نزد بعض فقها
حلال مانند گوشت آن است کما فی الهدایة و اما لبنه فقیل لا باس لانه لیس فی شربه تقلیل آلة الجهاد انتهی
و فی مجمع البرکات و لبنه کلحمه کذا فی فتاوی قاضی خان و السغناقی فی شرح الهدایة انتهی و هکذا فی العالمگیریة
و فی جامع الرموز لا یحل لانه متولد من اللحم و الاصح انه یحل کما فی قاضی خان و غیره انتهی و هکذا فی شرح الیاس
علی مختصر الوقایة و السراج المنیر و فی خزانة الروایات شیر اسپ خوردن حلال است باتفاق و این صحیح است
انتهی و فی البزازیة اختار علامة خوارزم مولانا رکن الملة و الدین اباحة شرب لبنه انتهی و فی جواهر
الاخلاطی لبن الفرس حلال هو الاصح نص فی نوادر الفتاوی انتهی و چربی اسپ حلال نیست نزد امام
ابو حنیفه رح کما فی جامع الرموز و شحمه لا یحل خلافا لهما انتهی و حلال است خوردن گوشت که آنرا
بفارسی خرگوش و بعضے ارنب بکسر الف می گویند و آن حیوانی است کوتاه دست طویل پا و حلالیت
ارنب بذکر و انثی برابر است کما فی حیوة الحیوان و آن چون دو بفرار گیرد کمتر حیوانی بوی رسد
و نزد بعضی فقها حرام است بدو وجه یکی آنکه ماده اش حیض می آرد پس مشابه آدمی باشد لهذا حرام گشت
مثل آدمی دوم آنکه گوش آن مثل گوش خر است بهمین جهت آنرا خرگوش می نامند پس حرام خواهد شد
مثل آن کذا صرح فی بعض الکتب و مروی است که خرگوش در اصل خلقت زنی بود که بعد فراغ از حیض
هیچ غسل نمی ساخت حق جل و علی آنرا بحسب دعای که در امم انبیاء سابقین بود فالی نازل شد
مسخ بهیئت ساخت کذا فی جامع الرموز و جواهر الفتاوی و الکبریا لکن تحقیق نیست که ...

از سوختات باقی نمانده و در همان دو سه روز عذاب هلاک شدند کذا فی الدر شرح الغرر وغیره و جمهور
فقها که بحلتش قائل شده اند بدو وجه یکی آنکه شخصی نزد آنرسول مقبول علیه السلام خرگوش بریان کرده
هدیه فرستاده آنرسول مقبول عوض آنرا خود تناول فرمود و باصحاب خود حکم بخوردنش داد لهذا
مباح شد دوم آنکه خرگوش نه از درندها است و نه از حیوانانی که مردار می خورند پس مشابه شد
باهو که بهندی آنرا هرن و بعربی آنرا ظبی می گویند و آهو مباح است لهذا خرگوش هم مباح است
فی العینی شرح الکنز وحل الارنب لانه علیه السلام امر اصحابه ان یاکلوه حین اهدی الیه مشویا رواه احمد والنسائی
انتهی وفی الهدایة ولا باس باکل الارنب لان النبی علیه السلام اکل منه حین اهدی الیه مشویا وامر اصحابه
بالاکل منه ولانه لیس من السباع ولا من اکلة الجیف فاشبه الظبی انتهی وهکذا فی شرح الالیاس علی
الوقایة وفی المحیط فیحل اکل الارنب انتهی وفی حیوة الحیوان یحل اکل الارنب عند العلماء کافة الا
ما حکی عن عبد الله بن عمرو بن العاص وابن ابی لیلی وحجتنا ما رواه البخاری فی کتاب الهبة ان النبی
صلی الله علیه وسلم قبله واکل منه انتهی دونک که آنرا بعربی وبر گویند وآن جانوری است خردتر از
گربه کذا فی الصراح حلال است کما فی العینی شرح الکنز والوبر قال ابو یوسف لا احفظ فیه عن ابی حنیفة
شیئا وهو عندی مثل الارنب وهو یعتلف البقول والنبت قاله الکرخی فی مختصره وفی الجمهرة الوبر
دویبة اصغر من السنور کحل اللون لا ذنب لها ترجن فی البیوت انتهی در حلتش فتوی داده قاضی ابن
عبد البر و امام شافعی و حاکم و ابن سیرین و مجاهد و غیرها و از امام ابوحنیفه رح کراهة تنزیهی می
است کذا یفهم من حیوة الحیوان فاما در عینی شرح هدایه ملاحظه نموده شد که آن حرام است نزد حنیفه
بجهت بودنش صاحب [illegible] ان والله اعلم بالحق و بزغاله که آنرا بعربی جدی بفتح جیم می نامند
وقتیکه بشیر ماده خر پرورش یابد پس ابن مبارک فتوی داده اند که خوردن گوشت آن مکروه است و گفته که
مرا فهمی از حسن بصری [illegible] گناه و فتوی داده بر آنکه بزغاله وقتیکه از شیر خنزیر پرورش یابد بخورد [illegible]

و آن حیوانی است معروف مثل گوسفند و یکی از قسم آن آهوی مشکین است که نافش بسبب اجتماع خون آماس کند
و از شدت درد خود را بسنگها ساییدن گیرد تا شاید و چند آن خلط که در نافه از وی جدا شود و در اول خون
تیره باشد چون سالی بگذرد و آفتاب بر آن عمل کند خشک شود و مشک گردد و مردم از صحرا آنرا برگیرند
قال بعض الشعراء و گاو وحشی که آنرا بهندی سرنگاه و بعربی مها بفتح میم گویند و شتر وحشی کما فی مجمع البحار
و اما المستأنس من البهائم فنحو الابل والبقر والغنم یحل بالاجماع انتهی و فی العالمگیریة و اما المتوحش نحو الظباء و بقر
الوحش و ابل الوحش فحلال باجماع المسلمین انتهی و فی حیوة الحیوان یحل اکل الابل بالنص والاجماع قال الله
تعالی احلت لکم بهیمة الانعام انتهی و ابن اعرابی گفته که نعم شتر را گویند خاصة و انعام گوسفند و گاو و شتر
را گویند و وقتیکه مراد از بهیمه چارپایه باشد پس اضافه بهیمه بسوی انعام اضافه بیانیه است ای بهیمة من الانعام
و مراد از انعام ازواج ثمانیه است یعنی نر و ماده از میش و بز و گاو و شتر قال الله عز و جل من الابل اثنین
و من البقر اثنین و من الضان اثنین و من المعز اثنین و باره سنگا که آنرا بفارسی گوزن و بعربی ایل بکسر الف
و تشدید یا و کسر گویند و آن نری است از بزکوهی شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش مشابه به گاو
وحشی است حلال است کما فی حیوة الحیوان الایل بتشدید الیاء المکسورة الذکر من الاوعال و یقال
هو الذی یسمی بالفارسیة گوزن اکثر احواله شبیهة ببقر الوحش یحل اکله انتهی و وعل بفتح واو که آن
بزکوهی است حلال است بالاجماع کما فی حیوة الحیوان الوعل حکمه الحل بالاجماع انتهی و یامور که آن
قسمی از بزکوهی است و میان سرش یک شاخ می‌باشد و اکثر احوالش مشابه به گاو وحشی می‌شود و در حلت او
شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الیامور حلال انتهی و جفره بفتح جیم آنچه که چهار ماهه باشد و از مادر
جدا شود و از اولاد بز و مذکرش را جفر گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الجفرة بفتح الجیم
اربعة اشهر من اولاد المعز و فصلت عن امها والذکر جفر حکمها الحل انتهی و بهمه که بفارسی آنرا
آنرا ضان می‌گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الضان حکمها الحل بالاجماع انتهی و دنبه که آن نوعی

گوسفندیست که پروش مقابل هر دو سر نیش پاره گوشت مانند سپر بود که آنرا بعربی الیه گویند و در
عربی کبش بفتح کاف گویند در حلت آن شبهه نیست و میشها که فارسی آن میش نر قوچ و عربی
آن کبش بفتح کاف است از اقسام بز را لهذا حلال است و شائقان بنابر جنگانیدن نگاه دارند و مشهور
بل مشاهد است که اگر او را بمقابل میش دیگر سر دهند و مانع نشوند چندان باهم می جنگند که سر
هم پاره پاره می شود لیکن از جنگ باز نمی ایستند و شتر و گاو و بز اگرچه صاحبان آن ندانند که خود ها
نجاست می خورند لهذا حلال باشند کذا فی الجلبی حاشیه شرح الوقایه و السراج المنیر و جامع الرموز و الدر المختار
و میش ما که فارسی آن گاومیش و عربی آن جاموس است حلال است باجماع و همچنین موشش و آن بسیار
دشتی بسیار میدارد و جثه عظیم دارد و شیر آن الذ شیرهاست و درنده مانند سگ و گرگ و غیره که با
بز یا آهو مجامعت نماید و بچه بصورت مادر پیدا شود آن بچه حلال است چه معتبر در حل و حرمت بچه مادر است
کما فی الذخیرة اذا نزا الکلب او الذئب علی شاة فالنتیجة توکل فان العبرة للانثی انتهی و فی السراجیة السبع اذا نزا
علی شاة او ظبیة فولدت ولدا فانه یحل انتهی و ماکیان و بز و گاو و شتر اگر نجاست هم خورند و دیگر چیز هم
و اثر نجاست در گوشت آنها ظاهر نشود حلال اند لیکن بهتر احتیاج حبس قبل ذبح ندارند کما فی شرح
الی المکارم و اما التی تخلط بغیره و لا یظهر اثرها فی اللحم لا بأس انتهی و هکذا فی البزازیه و نبیه آنحضرت
علیه السلام قید ماکیان تا سه روز مروی است پس آن بجهت تنزه است احتیاج آن نیست کما فی البزازیه
و ما روی عنه صلعم انه یحبس الدجاج ثلثة ایام للتنزه انتهی و هر چه از انها که عادت خوردن نجاست داشته
و دیگر هیچ چیز نخورد و بس گوشتش بجهت بدبو وار شدن آن مکروه تحریمی است و شیر آن هم در نیست کما
فی فتاوی قاضی خان لا یؤکل الجلالة التی تعتاد اکل الجیف و النجاسات و لا تخلط فیتغیر لحمها فیکون منتنا فلا
یشرب لبنها انتهی و هکذا فی العالمگیریه عن روایة ابن رستم عن محمد رح و فی البزازیه المکروه الجلالة التی
اذا اقربت وجد بنهاره تجیه منتنة فلا یؤکل و لا یشرب لبنها انتهی و هکذا فی شرح الی المکارم و الجلالة

و در جلالهٔ نجاستیه و غیرها قبل ذبح حبس شرط است کما فی البزازیه و انما یشترط ذلک فی الجلالة التی
لا تاکل الا الجیف انتهی و هکذا فی النوادر والخلاصه و در مدت حبس اختلاف است بعض فقهاء می گویند که شتر
تا یکماه و گاو بست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز کما فی شرح ابی المکارم و فی شرح الشافعی ان الابل
یحبس شهرا والبقر عشرین یوما والشاة عشرة والدجاجة ثلثة ایام انتهی و هکذا فی البزازیه و نزد بعض شتر
چهل روز و گاو بست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز و گنجشک یکروز کما فی جواهر الاخلاطی نقلا
فی الخانیه ان الابل تحبس اربعین والبقر عشرین والغنم عشرة والدجاجة ثلثة والعصفور یوما لان الظاهر ان
طهارتها تحصل فی هذه المدة انتهی و نزد بعض شتر چهل روز و گاو سی روز و بز هفت روز و ماکیان
سه روز کما فی جامع الرموز تحبس الابل اربعین یوما والبقر ثلثین والغنم سبعة والدجاجة ثلثة انتهی و نزد
اکثر شتر و گاو ده روز و بز چهار روز و ماکیان سه روز و بر همین است فتوی کما فی جامع الرموز والمختار
فی الاولین عشرة والغنم اربعة والدجاجة ثلثة کما فی الکبری انتهی و فی السراج المنیر فالدجاجة تحبس
ثلثة ایام والشاة اربعة ایام والبقر والابل عشرة ایام و هو المختار انتهی و فی الغیاثیة فالدجاجة تحبس
ثلثة ایام والشاة اربعة والابل والبقر عشرة و هو المختار لان الظاهر طهارتهم تحصیل بهذه المدة انتهی و فی خزانة
المفتین هو المختار انتهی و فی جواهر الاخلاطی هو المختار انتهی هکذا فی فتاوی قاضیخان و شرح المشکوة للشیخ
عبد الحق الدهلوی و بخیال فقیر می گذرد که بناء این اختلاف حصول طهارت است یعنی در باب این همین
اختلافات بهر اختلاف که طهارت اینها متیقن شود همان مدت حبس است یا بنایش بر ثبوت ضرورت است
بحکم مسئله اصولیه الضرورات تبیح المحظورات یعنی چندانکه ضرورت شدید برای ذبح اینها خواهد شد
در همین صورت کمتر مدتها حبس از این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چندانکه ضرورت شدید نخواهد شد
احتیاطا اکثر مدتها حبس از این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سگ قیکه با بز جماع کرد و بچه پیدا شد
که بر جسم سر سگ است و باقی اعضاء سوای سر مشابهه بز اند پس پیش آن دانه و گوشت

نهاده شوند اگر دانه نخورد معلوم باشد که سگ است لهذا حلال نخواهد شد و اگر دانه خورد پس حلال است و باقی
گوشت آن یا سر سرش افگنده شود و اگر بهر دو را خورد پس آنرا خواهند زد و اگر آواز مثل آواز سگ دارد معلوم شود
که آن سگ است چیزی از آن خورده نشود و اگر آواز مثل آواز بز سازد پس سرش افگنده شود و در سائر
باقی گوشت خورده شود و اگر هر دو آواز داد پس پیش آب نهاده شود و اگر از زبان نوشید
معلوم شد که سگ است حرام شود و اگر از دهان نوشد معلوم شود که بز است حلال شود و اگر بهر دو
نوشید مع شرائط ذبح نموده شود و اگر از ان کرش یعنی شکنبه که بهندی آنرا اوجهری گویند برآید
حلال با چه او بز است سوای سر خورده شود و اگر از ان امعا یعنی روده ها که بهندی آنها را انتری گویند
برآید ظاهر شود که سگ است خورده نشود کما فی فتاوی قاضی خان الکلب اذا نزا علی الشاة فولدت ولدا
راسه راس الکلب وما سوی الراس من الاعضاء یشبه الشاة قالوا یقدم العلف واللحم فان لم یتناول العلف
لا یوکل لانه کلب وان تناول العلف ولم یتناول اللحم یرمی راسه ویوکل ما سوی الراس من اللحم اذا ذبح وان
تناولهما جمیعا یضرب ان نبح لا یوکل شیء منه لانه کلب وان ثغی یرمی راسه ویوکل ما سوی الراس فان
ولی بالصوتین جمیعا یذبح فان خرج منه الکرش یوکل ما سوی الراس وان خرج منه الامعاء لا یوکل منه شیء
لانه کلب انتهی وفی العالمگیریة هکذا و همچنین اگر بزبچه بصورت سگ زاید امتحانش بطور مذکور کرده شود
کما فی جواهر الاخلاطی شاة ولدت ولدا بصورة الکلب فاشکل امره فان صاح مثل الکلب لا یوکل وان صاح مثل الشاة یوکل وان
صاح مثلهما یوضع الماء بین یدیه ان شرب باللسان لا یوکل لانه کلب ان شرب بالفم یوکل لانه شاة وان شرب بهما
جمیعا یوضع التبن واللحم قبله ان اکل التبن یوکل وان اکل اللحم لا یوکل وان اکلهما جمیعا یذبح ان خرج الامعاء لا یوکل
وان خرج الکرش یوکل انتهی وهکذا فی العالمگیریة و گنیدا که آنرا بفارسی کرگدن و بعربی حریش بفتح جیم
و کرگدن و کرکند بفتح کاف و هرمیس بکسر میم و هرمیس بکسر ها گویند و آن حیوانی است که یک استخوان دراز مثل
شاخ بر پیشانی دارد و چشمهایش نهایت خرد و سرخ می باشند

که چرم آن بغایت سخت است و کمتر حیوانی با وی مقاومت تواند کرد و در برهان قاطع مذکور است کرگدن بفتح
اول و کاف فارسی و الف بجهه جانوری باشد شبیه بگاومیش و بر سر بینی شاخ دارد گویند بچه آن در شکم مادر سه
سال می ماند و بعد از یکسال سر از فرج مادر بیرون می آرد و گیاه می خورد و بعضی گویند تا چهار سال بعد از آن
بیرون آید و می گریزد و حکمت درین آنست که زبان مادر او بسیار درشت است و بچه در نهایت نازکی تا لیسیدن مادر او
پوستش پاره شود انتهی و هکذا قال صاحب حیوة الحیوان حکمش اینکه حلال است نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف
رح چرا که مانند گاومیش است و نیز بجهت آنکه چیزی حرام نمی خورد بلکه گیاه می خورد و نزد امام محمد رح
حرام است بجهه مشابهت آن با فیل کما فی منتخب المسیر ناقلا عن الذخیرة اکل الکرگدن حلال عند الامام و ابی یوسف لانه کالجاموس
البری فلا فالمحمد رح لانه کالفیل انتهی و فی جواهر الاخلاطی یحل اکل الکرگدن لان علیا رض کان جالسا
تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاء الکرگدن واراد ان یضربه علیا فاخذ علی کرم الله وجهه و ضربه علی الارض
و ذبحه قال کلوه فانه من حیوان الارض فاخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال علیه السلام ما قال
علی صحیح والکرگدن دابة له مخالب کمخالب الاسد ولها قرن فی راسها ویسمیها الناس کرگدن هکذا فی سراج اللغة
انتهی مردم که آنرا عرب انسان می گویند حرام است بجهة شرف و کرامت کما فی حیوة الحیوان و سئل اللیث
ابن سعد عن اکله فقال لا یوکل انتهی و نسناس در قصص الانبیاء مذکور است که نسناس نوعی از حیوانی است که
شکلی بانسان دارند اما ناطق نیستند و مردم با آنها وطی می کنند و از آنها فرزند آید و در حماقت و بلاهت ضرب
المثل شعراء است چنانکه مولوی عبد الرحمن جامی در سبحة الابرار می فرماید ع سبحه انسان نسناس صفت
رسالهٔ تعقیق الشعراء حرام است بجهه مذهب انتهی و براق که آن مرکبی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
در شب معراج بر آن سوار شده بودند و بتصدیق جناب شان وقت نشر بر سر قبر هر یک از مردم یک یک را رسیدن اکثر آن
از خر و خرد تر از استر بود و لما فی المنتخب و ان اکل ممکن الوجود باشد و بدست آید حکمش مانند حکم استر است کما فی حیوة الحیوان الا انه
حکمه فی الحکم الحمل انتهی چونکه نوبت بیان بانجا رسید حالا بنابر تسهیل عوام انقسام احکام حیوانات مندرجه فصل ها نوشته شد

ہندی	فارسی	عربی	حکم
سُوَر	خوک	خنزیر	حرام
ہاتہی	پیل	فیل	حرام
گدہا	خرخانگی	حمار اہلی	حرام خلافا للامام مالک
خچر	استر	بغل	حرام
گدہا جنگلی	گورخر	حمار وحشی	حلال
گہوڑا	اسپ	فرس	مکروہ تحریمی
کہرہا	خرگوش	ارنب	حلال
اونٹ وحشی	[illegible]	[illegible]	حلال
اونٹ یا اونٹنی	شتر	ابل	حلال
گائے	گاو	بقر	حلال
بیل	نرگاو	بقر	حلال
بکرے	بز	معز	حلال
ہرن	آہو	ظبے	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
سرگائی	گاو کوہی	مہا	حلال
بارہ سنگا	گوزن	ایل	حلال
بکری پہاڑی	بز کوہی	وعل	حلال
بہیڑ	میش	ضان	حلال
دنبہ	ایضا	کبش	حلال
بہینڈا	میش نر	کبش	حلال
بہینسا	گاومیش	جاموس	حلال
×	بزو گاو و شتر کہ بجز نجاست چیزی نخورند	جلالہ	مکروہ تحریمی
×	بچہ میان سگ و بز پیدا شد اگر سر مشابہ بہ سر سگ باقی اعضا با اعضا دیگر		ذبح باید کرد اگر شکنبہ آید حلال و اگر روده باشد حرام
گینڈا	کرگدن	حریش	حلال
آدمی	مردم	انسان	حرام
×	نسناس	×	حرام
×	×	براق	مکروہ تحریمی

فصل دوم در احوال پرندها حلال نیست خوردن گوشت پرندها که پنجه دارند و از پنجه خود
شکار سازند مانند چرغ که آن جانوری است شکاری سیاه چشم معروف و بعضی آنرا صقر بفتح صاد مهمله
و بهندی چرغ [illegible] می نامند و باز [illegible] آن طائری است که [illegible] دیگر [illegible] پریدن [illegible] است
و بازو بای خفیف دارد کذا فی حیوة الحیوان و عربی آن باز نیز است و بهین و بهندی [illegible] و کرگس که آنرا
بهندی گده و بعربی النسر بفتح نون و سکون سین گویند و آن مرغ مردار خوار باشد و عمر وی بسیار
دراز بود بعضی گفته اند هزار سال عمرش می باشد و دشمن شپره و موذی آن است و عقاب بضم
عین که آن مرغی است شکاری معروف و بفارسی آنرا اله بضم همزه و فتح لام گویند و بعضی لام
مشدد می خوانند و گفته اند که آن از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوی عطر
بمشامش رسد بمیرد و چون بچه اش از بیضه برآید آنرا برابر آفتاب نماید اگر بآفتاب نظر توان کرد آنرا نگاه دارد
و الا از بلندی فرو افکند تا هلاک شود و گویند پرش بر تیر نکشند و موتش بالقوه همی گویند بچه
کج بودن نولش و لقوه عبارتست از مرضی که در آن روی مردم از جانب بجانب کج می شود و مثل [illegible]
باشد که همین لغت فارسی است و در هندی [illegible] و آن جانوری است شکاری زرد چشم کوچکتر از باز باشد
بعربی آنرا باشق بفتح شین خوانند و بغاث بحرکات ثلثه و با که آن مرغی است تیره رنگ و مردار خوار
صغار و ضعیف باشند که گنجشک ها را شکار نسازند و شاهین که آن مرغی است سیاه چشم معروف کما فی السراجیه
و لا یحل کل ذی مخلب من الطیر کالصقر و البازی و النسر و العقاب و الباشق و البغاث و الشاهین انتهی
و حداءه بکسر حاء مهمله و فتح دال مهمله و همزه و تا در آخر اخس [illegible] ها شکاری است [illegible] خواست و [illegible]
[illegible] و بیضه سیه بود و گاهی [illegible] و در [illegible] داخل است که در طیران [illegible] و این [illegible]
حاصل نیست کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی غلیواژ و غلیواج و بهندی چیل می گویند مشهور است که سالی
ماده و سالی نر شود و این نیز داخل در حکم مذکور است کذا فی جامع الرموز و البرجندی و العالمگیریه

مجمع البرکات و قعص بفتح فا که آن از پرندهای جوارح خرد تر است و گنجشکها را شکار کند و بسیار باشه می شود مگر اینکه خردتر می باشد حرام است کما فی حیوة الحیوان القعص نوع اصغر الجوارح تصاد به العصفور و هو یشبه الباشق فی الشکل الا انه اصغر منه یحرم اکله بجمیع انواعه لنهیه صلی الله علیه و سلم عن اکل کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیور رواه مسلم عن میمون ابن مهران عن ابن عباس رضی الله عنهما و بهذا قال اکثر اهل العلم انتهی و شه که آن پرنده است معروف مشابه شاهین کبوتر را شکار کند لهذا حرام است و عنقا بفتح عین مهمله که آن پرنده است معروف در طیور اعظم بحسب جثه بود و آن فیل را شکار می ساخت و از قدیم میان مردم بود و پس مردمان از آن اذیت یافتند چنانچه در وقت حضرت حنظله نبی صلوة الله علیه بسبب دعا شان معدوم گشت کذا فی حیوة الحیوان و آن را بفارسی سیمرغ گویند و در شرح مقامات حریری وجه تسمیه اش سیمرغ مذکور است که هر یک از عنقا بمنزله سیمرغ است و در دنیا از آن بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکور است که عنقا قوی هیکل و پادشاه طیور است چه اگر چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و باقی بدیگر حیوانات گذارد و چنانچه صفت پادشاه است و هزار و هفتصد سال عمر کند و بعد از سه صد سال بیضه نهد و در بیست و پنج سال بچه از بیضه برآید و در بعض کتب بنظر آمده که عنقا هر حیوانی را از وحوش و طیور که یافتی صید کردی روزی طعمه نیافت تا اینکه طفلی را پرداشته برد و روز دیگر زنی صاحب فرزند صغیر را میان بالهای خود گرفته برد اهل آن دیار در رنج شده شکایت نزد حضرت حنظله بن صفوان پیغمبر خود بردند ایشان دعا کردند که الهی این قطع کن آخر الامر صاعقه آن را فرو گرفت و بسوخت فقط و چونکه آن شکاری است از دعای رسول علیه السلام تا قیام قیامت باقی نخواهد ماند لهذا عنقا بر وقت وجود شو حرام خواهد شد و شکره که این لغت فارسی است و بهندی شقل و آن را بفارسی شغو نیز گویند و آن نوعی است شکاری معروف از جنس باشه لکن از آن کوچک تر بود و در حرمتش شکی نیست و لکثورا اگر چه بفارسی کاکوتی (?) گنجشک و بعربی

سیاه و سفید است می باشد کذا فی البرجندی حلال نیست مکروه تحریمی است و آنرا بعربی ابقع گویند
کما فی الهدایة ولا یؤکل الابقع الذی یاکل الجیف انتهی و فی شرح ابی المکارم ولا الابقع الذی یاکل الجیف
لاکله الجیف لانه ذو مخلب من السباع انتهی هکذا فی جامع الرموز و فی البرجندی شرح مختصر الوقایة لانه
باکلها صار کسباع الطیر انتهی و فی الدر المختار لانه ملحق بالخبائث والخبیث باستخبثه الطباع السلیمة
انتهی و فی العنایة انه مکروه انتهی کذا فی المحیط و زاغی که دانه هم خورد و ناپاکی هم خورد نزد امام ابو حنیفه
رح حلال است بلا کراهة و نزد امام ابو یوسف و امام محمد رح مکروه است و فتوی بر قول ابو حنیفه است کما فی
العنایة و نوع یخلط یاکل الحب مرة والجیف اخری و هو غیر مکروه عند ابی حنیفة و مکروه عند ابی یوسف
انتهی و فی السراجیة و قال صاحباه یکره انتهی و فی السراج المنیر والغراب الذی یاکل الجیف والحب یؤکل علی
الاصح و هو المختار انتهی و فی جامع الرموز والاول اصح کما فی الخزانة و غیرها انتهی و فی العینی الاول
اصح انتهی و فی العالمگیریة عن ابی حنیفة رح انه لا باس باکله و هو الصحیح علی قیاس الدجاجة کذا فی المبسوط انتهی
و فی خزانة المفتین یؤکل علی الاصح انتهی و زاغ صحرائی که سیاه و فربه و بسیار پر باشد و آن در صحرا می ماند
و در آبادی کمتر آید و آنرا بعربی غداف بضم غین معجمه و بفارسی کلاغ می نامند حلال نیست کما فی الهدایة
و کذا الغداف انتهی و خوردن عقعق سیاه و سفید که از جنس زاغ است و دم او دراز می باشد و آواز شن بلفظ
عق عق بود و بعربی آنرا عقعق و بفارسی آنرا عکه و بهندی آنرا مهتخ که گویند نزد امام ابو حنیفه رح مضائقه
ندارد و مکروه نیست چه آن نجاست و دانه هر دو می خورد پس مشابه ماکیان گردید و نزد امام ابو یوسف رح مکروه است
چه آن اکثر ناپاکی را می خورد و دیگر فتوی بر قول امام ابو حنیفه رح است کما فی الهدایة و قال ابو حنیفة رح لا باس
باکل العقعق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاجة و عن ابی یوسف رح انه یکره لان غالب اکله الجیف انتهی و فی
الزیلعی والاول اصح انتهی و فی العنایة و ما یخلط کالدجاج والعقعق فلا باس باکله عند ابی حنیفة و هو الاصح
لان النبی صلی الله علیه وسلم اکل الدجاجة و هی مما یخلط انتهی و فی فتاوی قاضی خان و عن ابی یوسف انه قال

قال سألت ابا حنيفة رح عن العقعق فقال لا بأس فقلت انه يأكل النجاسات فقال انه يخلط النجاسة بشيء آخر
فكان الاصل عنده ان ما يخلط النجاسة بشيء آخر كالدجاج لا بأس وقال ابو يوسف يكره العقعق كما يكره
الدجاجة المخلاة انتهى هكذا في جامع الرموز ومجمع البركات والبرجندي شرح النقاية وفي العالمگيرية
وفي الشمني وحل العقعق عند ابي حنيفة رح لانه يأكل الحب والجيف فاشبه الدجاج في اكله الحب والنجاسة وقال
ابو يوسف يكره لان غالب ماكوله النجاسة انتهى وحجل بفتحتين كه آنرا بفارسی یعقوب (?) كبک كما (?) مي گويند
گويند و آن طایری است بقدر ماکیان منقار و هر دو پا سرخ دارد و آنرا دو قسم اند یکی از رنگ زرد و آن
دوم را رنگ سیاه و سرخ کذا فی منتخب البرهان و حیوة الحیوان و در هندی آنرا چکور گویند و در حلت
آن شبهه نیست فی حیوة الحیوان اکلها حلال اتفاقا انتهی و تیهو که بفارسی آنرا تیهو بکسر تا و ...
آنرا تیهوج گویند و آن پرنده ایست مشابه بکبک لاکن از آن کوچک تر و زیره و باره وی از آن
سیاه و سفید رنگ می باشد و در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان التیهوج حکمه حل انتهی
و لال که آن نوعی است از مرغان خوش آواز بمقدار گنجشک پای سرخ و نقطه های سفید و سیاه بر تن دارد
و نهایت خوش آواز و جنگ آور از عجایب تماشا است و بفارسی آنرا سرخ گویند و ماده آنرا منیا
بضم میم گویند و در حلت آن شبهه نیست و علی هذا القیاس در حلت چرگ بکسر جیم پارسی که آن پرنده ایست
بقدر گنجشک بال سیاه تا شکی نیست و در حل کهته که آن مرغی است بمقدار فاخته و آنرا بعضی شقراق
بکسر شین و بفارسی سبزک گویند و آن سبز رنگ بسرخی آمیخته باشد و تاجی هم بر سر دارد مانند هدهد
کذا فی البرهان حلال است و هما که لغت فارسی است و در اردو و هندی مستعمل و آنرا استخوان
ربا نیز گویند و آن مرغی است بزرگ مانند کرگس و استخوان خورد و مشهور است که بر هر که سایه اندازد او
پادشاه شود و بعضی آنرا بلج بضم با و بفتح لام گویند کذا فی نفائس اللغات و آن حرام است کما فی
بعض الشعراء و مرعد بضم میم و فتح را و عین مهمله پرنده ایست خوب رنگ نیک ... و حلت آن

شکی نیست کما فی حیوة الحیوان المرغة حکمها حل الاکل انتهی و تذری که آنرا بفارسی تلخ و بعربی جراد
بفتح جیم و قمّل بضم قاف و تشدید میم می نامند بغیر ذبح حلال است در نزد تمام مالکی حلال نیست
مگر باینطور که ببرد کسی بنده آن سرش را و بریان نماید آنرا پس حلال شود و چون شکار خشکی است پس حال آن
مثل حال دیگر حیوانات بری است که بدون قتل حلال نشوند و دلیل ما قول رسول الله علیه السلام است که احمد و ابن ماجه
و دار قطنی از ابن عمر رض روایت می کنند احلت لنا میتتان و دمان اما المیتتان فالسمک والجراد واما الدمان
فالکبد والطحال پس ازین حدیث معلوم شد که جراد اگرچه خود بخود بمیرد تاهم حلال است و پرسیده شد
امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه از جراد فرمود بخورید آنرا تمام آنرا کما فی الوقایة وحل الجراد انتهی
وفی الهدایة ولا باس باکل الجراد بلا ذکوة وقال مالک لا یحل الجراد الا ان یقطع الاخذ راسه
او یشویه لانه صید البر فلا یحل الا بالقتل کما فی سائره والحجة علیه ما روینا وسئل علی رضی الله عنه
عن الجراد فقال کله کله وهذا عُدّ من فصاحته ودل علی اباحته وان ماتت حتف انفه انتهی وفی الکفایة فان
قیل هذا الخبر یخالف لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة قلنا هذا الخبر مشهور و موید بالاجماع فیجوز تخصیص الکتاب
به انتهی و زنبور بضم زاء معجمه که بهندی آنرا بهر و بفارسی زنکبت گویند و آن جانوریست پردار
که در نیش آن زهر است و آن بجهت موذی بودنش حرام است کذا فی الهدایة و دود و زنبور که در آن
روح نیامده باشد حلال است کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة قال قاضی خان لا باس بدود الزنبور قبل
نفخ الروح فیه لان ما لا روح له لا یسمی میتة انتهی وهکذا فی جامع الرموز والعالمگیریة ناقلا
من الظهیریة وخزانة المفتین والبزازیة والسراج المنیر و حوصل بفتح حاء مهمله که آن مرغی است بزرگ سفید
عظیم از بط و بسیار خوار باشد و ماهی می خورد و جمعش حواصل است و در حلت آن شبهه نیست
کما فی حیوة الحیوان الحوصل حکمه الحل انتهی و قرّاع بفتح قاف و تشدید راء و بهندی آنرا کهتهیوه
گویند و آن مرغی است که نول خود را بر شاخهای درخت میزند و سوراخ می کند و آن حلال است

حلال است و ہدہد بضم ہردو ہا و سکون دال ہمین لغت در ہندی مستعمل و آنرا بفارسی پوپک گویند
و آن مرغی است سلیمانی کوچک تر بر سر تاج دارد و حلال است بدون کراہت کما فی القنیۃ ناقلا من
واقعات الناطفی لا باس باکل الہدہد انتہی وہکذا فی جامع الرموز والعالمگیریۃ والسراجیۃ والبزازیۃ
و دعاس بفتح دال که آنرا وقیس نیز گویند و آن پرنده است کوتاه از صرد و سیاه و سفید
طوق دار و منقار سخت دارد و در حلت آن شبہه نیست کما فی حیوۃ الحیوان الدعاس الطائر الصغیر من
انواع العصافیر اصغر من الصرد مطوقا بسواد و بیاض شدید المنقار حلال الاکل لانه من انواع العصافیر
انتہی و پرندہا یکه از پنجہ خود ہا شکار نمی سازند بعض ازانها انس آدم می گیرند مانند ماکیان بہمه
اقسام که عرب آنرا دجاجه گویند و بط که ہندی آن بطخ است و آن مرغی است سفید که آنرا در خانہا
نگہدارند و بعض ازانها وحشی می شوند مانند کبوتر که آنرا بعربی حمام بفتح حاء مہمله و بفارسی کفتر گویند
و کنجشک که اہل ہند آنرا چڑیا و عرب آنرا عصفور بضم عین می نامند و آن مرغی است کوچک در خانہا
آشیان بندد و مغز سر آن قوت باه دہد و قبج بضم قاف که آنرا بفارسی کبک غیر دری گویند و آن
مشہور است و کرکی بضم کاف که آنرا بفارسی کلنگ می گویند آن پرنده ایست کبود رنگ دراز گردن آنرا شکار
کنند و خورند و پرہا نیز دم آنرا بر سر زنند کذا فی البرہان و مانند اینها این ہمه حلال اند باجماع کما فی
مجمع البرکات و ما لا مخلب له من الطیر فالمستانس منه کالدجاج والبط والمتوحش منه کالحمام والعصافیر والقبج
والکرکی و نحوہا حلال باجماع المسلمین کذا فی العالمگیریۃ ناقلا عن البدائع انتہی و روی البخاری و مسلم
عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلعم یاکل لحم الدجاج انتہی کذا فی المشکوۃ
و در قاموس است که دجاج را اطلاق می کنند بر نر و ماده و خرق بضم خاء معجمه و تشدید رای مہمله
که آن از قسم عصافیر است لہذا حلال است کذا فی حیوۃ الحیوان و سلوی بفتح سین که خوش الحانی بضم
سین نیز گویند و آن مرغی است سفید شبیه به تیہو لکن ازان کلان تر و آنرا بفارسی وریچ بفتح

ناو و بهندی لوا گویند و آن بر بنی اسرائیل از آسمان نازل می شد حلال است کما فی حیوة الحیوان السلوی
یحل اکله بالاجماع انتهی و شحرور که آن پرنده ایست سیاه و بزرگ از گنجشک می باشد حلال است کما فی
حیوة الحیوان الشحرور حکمه کالعصفور انتهی و شقراق بکسر شین لفظ یونانی و بعضی آنرا یمام بفتح یای
مثناه تحتانی و بفارسی بوتیمار و بهندی بگلا خوانند و آن پرنده ایست دراز گردن که بر کنار آب
می باشد و ماهیان را می خورد و از کلنگ کوچک تر و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان الشقراق حکمه الحل بالاجماع
انتهی و صعوه بفتح صاد که آن مرغی است کوچک سرخ سینه بقدر گنجشک و آن خطهای سیاه
بر پشت دارد و دم خود را بر زمین می زند و بهندی آن ممولا و فارسی آن سنگانه و مرغ فلا
سر گفته است و آن حلال است چه آن از قسم عصافیر است کما فی حیوة الحیوان الصعوة حکمها کالعصافیر
انتهی و چندول که آنرا بفارسی چکاوک و بعضی قبره بضم قاف و تشدید با موحده گویند و آن
مرغی است از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش آواز و تاج بر سر دارد کذا فی نفائس اللغات و در حلت آن
شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان حکمها حل الاکل انتهی و مرغابی که آنرا بعضی اوز بکسر الف و تشدید
واو و بعضی فتحش و بفارسی تاغ گویند و آن مرغی است سفید و سیه فام بقدر ماکیان و آن حلال است کذا فی
فتاوی قاضی خان و غواص بفتح غین و تشدید واو و نورس بفتح نون که آن مرغابی است بقدر کبوتر
و یا اندکی کلان از آن و نورس در هوا می پرد و غواص بر سر چشمها می نشیند و هر دو خود را در آب
انداخته ماهی بر می آرند و بهندی آنها را [illegible] می است و آنها حلال اند و بلبل بضم هر دو با که
آن لغت عربی است و در هندی [illegible] و آن معروف است که هزار داستان است و آنرا عندلیب
نیز گویند از اقسام گنجشک است لهذا حلال است کما فی حیوة الحیوان العندلیب حکمه حل الاکل لانه من الطیبات
انتهی و تمّه که [illegible] پرنده ایست مانند مرغابی و گردنش از گردن مرغابی طویل می باشد حلال است کما فی
حیوة الحیوان التم طائر اعظم من الاوز و عنقه اطول من عنق الاوز و حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و نقاز بضم نون

بضم فوقن که آن پرنده ایست از قسم گنجشک و نهایت کوتاه می باشد حلال است و دو جاجه مرده که از شکم
دجاجه بعد ذبح بیرون آید حلال است اعم از انکه پوست آن سخت شده باشد یا نه کما فی مجمع البرکات
الدجاجة المیتة اذا خرجت من بطنها تؤکل عندنا سواء اشتد قشرها او لم یشتد قشرها کذا فی فتاوی
قراخوانی انتهی و حُمّره بضم حاء مهمله و تشدید میم و راء مهمله قسمی است از پرندها مانند گنجشک و آن
حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان الحمرة بضم الحاء و تشدید المیم و بالراء المهملة ضرب من الطیر کالعصفور
الحکم الحل بالاجماع لانها من انواع العصافیر انتهی و رهدنة بفتح راء مهمله که آن پرنده ایست در
معظمه خصوصا در مسجد الحرام بسیار می باشد و مشابهه به گنجشک است پس در حلت آن شبهه نیست کما فی
حیوة الحیوان الرهدنة بفتح الراء طائر و هو کثیر بمکة خصوصا بالمسجد الحرام یشبه العصافیر انتهی
و صرحان بضم صاد مهمله که آن پرنده ایست معروف نزد عرب حلال است کذا فی حیوة الحیوان و مور
بضم میم که آن مرغی است مشهور در عرب آنرا طاوس و اهل فارس آنرا فیا بکسر فا گویند حلال است
بدون کراهة و نزد شعبی رح مکروه است و اکثر فقهاء فتوی به قول اول داده اند اگرچه بعض بطرف
قول ثانی هم رفته اند کما فی التهذیب شرح القدوری و لا باس باکل الطاوس انتهی و فی مجمع البرکات
و لا باس باکل الطاوس و عن الشعبی یکره اشد الکراهة و بالاول یفتی کذا فی الحماد یة انتهی و فی
السراج المنیر و لا باس باکل الطاوس و به یفتی انتهی و فی المضمرات و عن الشعبی یکره اشد الکراهة
انتهی فی جواهر الاخلاطی و لا باس باکل الطاوس و قیل یکره اشد الکراهة و بالاول یفتی انتهی و خوردن
بیضه طاوس درست است و نزد شعبی مکروه است کذا فی التهذیب شرح القدوری و تنوط بفتح تا
مثناة فوقانیه و نون و تشدید واو و ضم آن که آنرا صاف منیر گویند و آن پرنده ایست و تخم آن شبیه
می شود از گوشها می خانه خود و در بی آید و گرد آن و ران می نماید تا صبح او را قرار نمی ... و هند
آنرا بیا و فارسی ... است و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان التنوط فی الکفایة ...

بفتح النون وضم الواو المشددة وهو طائر لا یزال اذا اقبل علیه اللیل متعلق من رجل یا منه ویدور [illegible]

ولا یاخذه القرار الی الصبح خوفا علی نفسه حکمه یحل لانه نوع من العصافیر انتهی و ضُرقُس بضم ضاد معجمه

و فتح راء مهمله که آن پرنده ایست سرخ و منقارش رقیق باشد و در دم آن نقطه سفید می باشد و ا

حلال است کما فی حیوة الحیوان الضرقس حکمه یحل انتهی و بزا پرنده ایست که اکثر بر کنار رود می نشیند

و گاهی بر درخت هم و منقاری دراز دارد و رنگش سیاه و سفید بود و آواز دراز کند و بفارسی

آنرا بزگ گویند و آن حلال است و سرخاب بضم سین که لغت فارسی است و در هندوستانی

مستعمل است کذا فی نفائس اللغات و نر و ماده اش را در هندی چکوی چکوا نیز گویند و عرب آنرا

نُحام بضم نون گویند و آن مرغی است که نر آن در شب از ماده جدا می ماند و یکی دیگری را نمی بیند

و آواز می کند و هر یکی جانب آواز دیگری میرود و همه شب بیقرار می ماند و آن حلال است کما فی حیوة

الحیوان النحام یحل اکله لانه من الطیبات ولان النبی صلعم اکله انتهی و قطا بفتح قاف که آن مرغی است سنگ

خوار و آن حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان و حکمه یحل بالاجماع لانه من الحمام انتهی و ققنس که آن

پرنده ایست هیزم ها را جمع سازد و بر آن بال خود را بنوازد و خود میزند تا اینکه آتش از آن

پیدا می شود و هیزم ها بشعله می در آیند و آن هر دو نر و ماده در آن محترق می شوند و خاکستر

می گردند و میگه بر این خاکستر باران افتد کرمی از آن پیدا می شود و آنرا پرها روید و پرندگی می نماید

و آنهم همچون کار می کند تا اینکه می میرد کذا قال القزوینی و صریح حکمش دیده نشد و ققنس مرغی

است بغایت سفید و منقار بس دراز دارد و در آن سوراخها بسیار و چون از تحصیل قوت عاجز گردد

خس و خاشاک آن قدر جمع کند که خود میان آن نشیند و سرائیدن آغاز کند و مرغان بسیار گرد

گردش فراهم شوند و آن بال بر هم زند و هم بار هم ترنم نماید و از حرکت بال آتش حادث شود و

در آن خاشاک [illegible] در میان آن سوخته شود و بر زیر خاک رطوبت و هیئتی جمع شود و از آن

وازان بچه قفس می پرانند و این حرام است بمذهب حنفی و شافعی هکذا فی رساله بعض الشعراء و دُرّاج
بفتح و ضم دال مهمله که آنرا بفارسی کبک دری گویند و آن از طاوس بزرگتر است حلال است
بلاشبهه و خفاش بضم خاء معجمه و تشدید فا که آنرا بفارسی شپره و بهندی چمگادر گویند حرام است
بجهة بودنش صاحب دندان پیش نیش و سبع شد و سبع اعم است جوارح طیور و جوارح بهائم را اکثر استعمال
در جوارح بهائم است کذا فی البرجندی و فی فتاوی قاضی خان لا یوکل الخفاش لانه ذو ناب انتهی
و نزد بعضی حلال است کما فی جامع الرموز ولا باس بالیبس ای بخلاف الخفاش فی روایة کما فی
المحیط انتهی و فی البرجندی و ذکر فی المحیط ان فی الخفاش اختلاف المشائخ انتهی و فی الکفایة واما
الخفاش فقد ذکر فی بعض المواضع انه یوکل و فی بعضها انه لا یوکل انتهی و هکذا فی العالمگیریة و شرح
مختصر والدر المختار و فی البزازیة و لا یوکل الخفاش لانه ذو ناب انتهی و فی حیوة الحیوان
یحرم اکله لما رواه ابو الحویرث مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن قتله و سئل عنه الامام احمد
فقال و من یاکله قال النخعی کل الطیر حلال الا الخفاش قطعا انتهی و در نفائس اللغات می آرد و مشهور است
که حضرت عیسی علیه السلام بصورت شپره مرغی از گل ساخت و نفخ برو کرد آنرا فراموش کرد و بحکم
الهی آن حضرت جان یافت و بپرید و از نظر غائب شد و چون حق تعالی از قدرت کامله خود شبیه آنرا
در بیافرید انتهی و تَذرج که آن پرنده ایست مانند تیتر و در زمین نرم مکان خود می گیرد و در
خراسان و غیره و بار فارس می شود و فارسی آن تذرو است حلال است کما فی حیوة الحیوان
تذرج طائر کالدراج یتخذ داره فی التراب اللین یکون بارض خراسان و غیرها من بلاد فارس
حکمه الحل لعدم استخباثه انتهی و دُرّاج بضم دال مهمله و تشدید راء مهمله که آنرا بهندی تیتر و بفارسی
تیهو گویند و آن مرغی است کوچک تر از کبک شبیه بآن و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان الدراج
حکمها الحل انتهی و دَیلم بفتح دال نر تیتر را گویند حکمش مانند حکم تیتر است کما فی حیوة الحیوان ابابیل

که آن مرغی است کوچک پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید و منقارش سیاه و در سقف خانها
و مسجد آشیانه بندد و بفارسی آنرا پرستوک و پرستک و فرستوک و فراستوک و بعربی خطاف
بضم خاء معجمه و تشدید طاء مهمله گویند و لقلاق بفتح لام که آن مرغی است معروف که گردن
و پا و منقار دراز دارد و بهندی آنرا لگلگ گویند و آوازش لقلقه می شود و آن جانوریست
بلند پرواز و در جثه چون کلنگ و در ابهامی آن قدری سیاهی باشد و این هر دو حلال اند بی کراهة
کما فی السراجیة و لا باس باکل الخطاف و اللقلاق انتهی و هکذا فی جامع الرموز و [illegible]
ایست معروف و عرب آنرا اقلولی می نامند حلال است و شترمرغ که لغت فارسی است در هندی
مستعمل و آن مرغی شبیه بشتر باشد و در زمین تهامه بسیار باشد و آن چرنده و پرنده حیوانیست که
رسیدن با عصا بوی می شوار شود و بقوت پر و بال هر دو میدود و از هر مرغی بیضه بیشتر کند
و بیضه اش بعضی چنان بزرگ می شود که یک رطل آب بل زیاده دران گنجد و اعراب بیضه
آنرا سوراخ کرده خالی کنند و پر آب نموده ثقبه را مسدود ساخته در زمینها که آب نباشد
دفن کنند و آن موضع را نشان نمایند تا هنگامی که آب نباشد بانجا رسند و برآورند و بیاشامند
هکذا فی رساله بعض الشعراء و بعضی آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیث درین هر دو
برابر است و این اگرچه پنجه دارد و لیکن از پنجه خود شکار نمی کند لهذا حلال است کذا فی جامع الرموز وا
والسراج المنیر و فی حیوة الحیوان یحل اکل النعام بالاجماع لانه من الطیبات انتهی و الو که از اقسام
جغد و بعربی بوم گویند و آن طائریست در شب طیران می نماید نه در روز و اطلاقش بر مذکر و مؤنث هر دو
می شود کذا فی حیوة الحیوان و آن حلال است کما فی السراج المنیر و البوم یوکل کذا فی خزانة المفتین
انتهی [illegible] الرموز و لا باس بالبوم فی روایة عن ابی یوسف رح کما فی العتابی انتهی و فی البرجندی
و البوم یوکل کذا فی القنیة و فی الظهیریة انتهی و هکذا فی العالمگیریة و خزانة المفتین و بوم بضم باء

مهمله و سکون واو و ها در آخر کذا فی نفائس اللغات پرنده ایست مشابه بوم مگر آن خردتر از بوم است
حکمش مانند حکم بوم است کما فی حیوة الحیوان الصدی طائر یشبه البوم الا انه اصغر منه و حکمها کالبوم انتهی
و ضوع که آن مرغی است از مرغان شب حرام است کما فی حیوة الحیوان الضوع حکمه تحریم الاکل
علی الاصح کما صرح به فی شرح المهذب انتهی و طوطا که مرغی است معروف حلال است کما فی السراج المنیر
الطوطی الذی یقال له طوطا حلال انتهی و ابو براقش که آن مرغی است رنگارنگ بر بالهای رنگی
و لونی دیگر پیدا کند حلال است چه آن مانند گنجشک است و آنرا شرشور و بوقلمون نیز گویند کما
فی حیوة الحیوان الشرشور انه ابو البراقش حکمه حل الاکل لانه داخل فی العصافیر انتهی و کروان
بفتح کاف و راء مهمله پرنده ایست که بفارسی آنرا شواد گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان
ان حکمه حل الاکل بالاجماع انتهی و قمری که لغت عربی است و در اردوی هندی و فارسی مستعمل آن
طائریست معروف طوق دار از جنس کبوتر که آواز خوش دارد و مونثش قمریست و سودانی
که آن پرنده ایست انگور را بسیار می خورد و زرزور که آنرا بفارسی شارک گویند و آن مرغی
است سیاه رنگ و مانند طوطی سخن گوید و بهندی آن مینا است و دبسی که آن پرنده ایست کوتاه
همه ها حلال اند کما فی جامع الرموز و لا باس بالبیس بذی مخلب من الطیر کالقمری و السودانی
و الزرزور و الدبسی انتهی و هکذا فی العالمگیریة و ششقعی که آن پرنده ایست عظیم که بطرف چین
می باشد و کسی او را زنده ندید و آن چقدر که بوی زهر را شم می نماید عرق میدهد و نابینا میشود کذا فی
حیوة الحیوان حلال است و حباری بضم حاء مهمله که آن طائریست مشهور سیاه و سفید بفارسی تغدری گویند مباح است
و اطلاق لفظ حباری بر ذکر و انثی هر دو می شود کما فی حیوة الحیوان و فی المشکوة و عن سفینة قال اکلت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم لحم حباری رواه ابو داود انتهی ترمذی هم روی این حدیث است و ملصقا بضم هر دو حا که آنرا
بعربی فاخته بکسر خاء معجمه نیز گویند و آن مرغی است خاکستری طوق و آنرا در هندی و فارسی فاخته بسکون خا مینامند

كذا في المنتخب وفي حيوة الحيوان وفي نفائس اللغات وآن حلال است كما في العالمگيرية فلا من الظهيرية اكل العصافير لا بأس به

انتهى و هكذا في البزازية و در مجمع البركات و ورشان بكسر واو كه آن مرغى است از فاخته و كبوتر متولد مى شود و حلال است

بلا شبهه كما في حيوة الحيوان الورشان حكمه حل الاكل لانه من الطيبات وهو بكسر الواو يتولد من الفاختة والحمام

انتهى و انيس كه آن پرنده ايست آوازش مشابه آواز شتر و مسكنش قريب آب و آن رنگى خوش دارد و تولدش

از زاغ است و در خوردگى اربيت تربيه هم قبول مى سازد و حلال است كما في حيوة الحيوان الانيس طائر يشبه صوته

صوت الجمل ومأواه قريب الانهار والاماكن الكثيرة المياه وله لون حسن وقال ارسطو يتولد من الغراب وفيه لكن

في لونه وهو طائر يحب الانس ويقبل الادب والتربية في صغره وحكمه الحل لانه من الطيبات انتهى ببغا كه پرنده ايست سبز

زرد و آنرا طوطى گويند و اين لغت فارسى است و در هندى سُتّا گويند و بعض حرام است بجهة بودن گوشت

آن خبيث و بعضى آنرا حلال ميگويند بجهة خوردنش پاكى را و نه آن صاحب مخلب است و نه بقتل آن حكم از شارع ثابت گرديده و نه

نهى صادر شده و نه از صاحبان سم است كما في حيوة الحيوان الببغاء يحرم اكلها على الاصح وعلل ذلك بخبث لحمها

وقيل هي حلال لانها تاكل الطيبات وليست من ذوات السموم ولا من ذوات المخلب ولا امر بقتلها ولا نهى عنه انتهى و زرياب كه پرنده ايست

از آدم الفت ميگيرد و تعليم را قبول ميكند و ادراك بسيار دارد و از طوطى كلان ميشود و حلال است كما في

حيوة الحيوان الزرياب حكمه حل الاكل لعدم استخباثه انتهى و سمندل بفتح سين مهمله و ميم و دال مهمله

و سكون نون مرغى است كه در هندى مى شود و پوست آن از آتش نسوزد و بفارسى آنرا سمندر و بهندى آگن

چهبريا گويند كذا في نفائس اللغات و آن حلال است و در نزهة القلوب مسطور است كه سمندر مانند موش است

اكثر در ميان آتش باشد از پوست آن لباس سازند و چون چركين شود در آتش اندازند پاك شود و گركى

كه جمع آن كروانى است و آن طائر است مانند بط بركنار آبها نشيند و شب خواب نكند حلال است

بمجمع المذاهب كذا في رسالة لبعض الشعراء و چونكه بيان باينجا رسيد پس بنابر

تسهيل بر عوام نقشه احكام حيوانات مندرجه فصل هذا نوشتم كه

ہندی	فارسی	عربی	حکم
جرّه	چرغ	صقر	حرام
باز	بازی	باز	حرام
گدھ	کرگس	نسر	حرام
×	الُه	عقاب	حرام
باشه	ابیه	باشق	حرام
×	×	بنباش مرغی است تیره رنگ سردار خوار	حرام
×	×	شاہین مرغی است سیاه چشم	حرام
چیل	غلیواز	حداة	حرام
×	×	قفص مرغی است مشابه باشه و خرد از آن	حرام
نسه مرغی است کبوتر را شکار می کند	×	×	حرام
	سیمرغ	عنقا	بر تقدیر وجود حرام خواهد بود
شکره	پیغو	×	حرام
لٹورہ	شیر گنجشک	شقراق	حرام
جره	×	زُرّق	حرام
×	دو برادران	زمج	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
تُرمتی	تُرمتائی	×	حرام
ہڑگیلہ	×	رخم	مکروه تحریمی
×	×	سفر برابر شاہین و پا فربه دارد در بلاد ترک بسیار	حرام
کوا	زاغ کشت	غراب الزرع	حلال
	زاغ پلیدخوار	ابقع	حرام
×	زاغ مختلط	×	حلال
کوا جنگلی	کُلاغ	غُداف	حرام
مُہوکہ	عکه	عقعق	حلال
چکور	کبگ	حجل	حلال
بٹیر	تیهو	تیهوج	حلال
لال	سرخ	احمر	حلال
چڑکوا	×	×	حلال
نیل کنٹھ	سبزک	شقراق	حلال
ہما	استخوان ربا	[illegible]	حرام
×	×	مرغیست خوب رنگ سبزه	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
ٹڈی	ملخ	جراد	حلال بے ذبح
بھڑ	گبت	زنبور	حرام
×	×	دود زنبور	حلال
×	×	حوصل مرغی است بزرگ سفید پای میخورد غلیظ از بط می باشد	حلال
گھٹہ بھنگرا	×	قنبرع	حلال
ہدہد	پوپک	ہدہد	حلال
		دغناس	حلال
مرغی	ماکیان	دجاجہ	حلال
بطخ	×	بط	حلال
کبوتر	کفتر	حمام	حلال
چڑیا	گنجشک	عصفور	حلال
×	کبک غیر دری	قبج	حلال
×	کلنگ	کرکی	حلال
×	×	خرق از قسم عصافیر است	حلال
لوا	دریج	سلوی	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
×	×	شحرور مرغی است سیاہ بزرگ از گنجشک	حلال
بگلا	بوتیمار	یمام	حلال
ممولا	سنگانہ	صعوہ	حلال
چنڈول	چکاوک	قنبرہ	حلال
مرغابی	ماغ	اوز	حلال
پنڈبی	×	غواص نورس	حلال
بلبل	ہزار داستان	عندلیب	حلال
×	×	تم مرغی است مانند مرغابی	حلال
×	×	نقاز	حلال
×	×	حمرہ	حلال
×	×	ریحانہ مشابہ گنجشک در مکہ بسیار	حلال
×	×	صرحان	حلال
مور	فتا	طاؤس	حلال
بیا	کیتو	تنوط	حلال
×	×	ضریس پرندہ ایست بدم نقطہ سفید دارد	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
[illegible]	[illegible]	×	حلال
پیلوی چکوا	سرخاب	نحام	حلال
×	×	قطا مرغی است سنگ خوار	حلال
×	×	قفنس	حرام
×	کبک دری	دُرّاج	حلال
چمگادر	شپره	خفاش	حرام
×	تذرو	تدرج	حلال
تیتر	تیہو	دُرّاج	حلال
ابابیل	پرستوک	خُطّاف	حلال
لکلک		لقلاق	حلال
×	قاز	قلوے	حلال
×	شترمرغ	نعامہ	حلال
الّو	چغد	بوم	حلال
[illegible]	×	بوم مشابہ بہ بوم و خرد از آن	حلال
×	[illegible]	ضُوع	حرام
طوطا	×	طوطے	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
×	بوقلمون	ابوالبراقش	حلال
×	شواد	کروان	حلال
×	×	قمری	حلال
×	×	سودانی	حلال
مینا	شارک	زرزور	حلال
×		دُبسی	حلال
×		خشنشفی	حلال
×	تغدری	حُباری	حلال
فاختہ	فاختہ	فاختہ	حلال
×	×	ورشان	حلال
×	×	انیس	حلال
×	طوطے	ببغا	مختلف فیہ
×	×	زرباب	حلال
اگن چیڑیا	سمندر	سمندل	حلال
×	×	کرکی	حلال

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که او تعالی جلشانه هزار انواع جانور پیدا
فرمود و ششصد از آن در دریا و چهار صد در خشکی کذا فی حیوة الحیوان
آبی که تولد و زندگانی آن در آب باشد و رای ماهی غیر طافی که آنرا بعربی سمک
وسیم و بهندی مچھلی می گویند و جملهٔ اقسام سمک بدون ذبح حلال اند کما فی الوقایة و حل انواع
بلا ذکوة انتهی و هکذا فی الحاویة و الهدایة و السراجیة و الظهیریة و غیرها من کتب الفقه و
ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد ذبح آن مباح است از برای راحت آن کذا فی حیوة الحیوان
و نزد امام مالک و امام شافعی رح هر حیوانی که در دریا است حلال است بدلیل قول او تعالی احل لکم صید البحر
که این قول مطلقا واقع شده و فرق نکرده میان شکاری و شکاری و دیگر وجه شان این
در حیوانات آبی خون نیست چه حیوانیکه صاحب خون باشد در دریا سکونت اختیار نمی کند و در
خون نیست پس همه حیوانات آبی مشابه ماهی شدند لهذا حلال خواهند شد و ما مردم حنفیه بجز
سوای ماهی دلیل می آریم بچند وجه اول آنکه حق تعالی جلشانه فرموده و یحرم علیهم الخبائث
نیست که ورای ماهی همه خبیث اند یعنی طبع انسان آنها را خبیث می پندارد و کذا فی الکفایة
و التنقیح دوم آنکه منع فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دوائی که در آن ضفدع
آنرا بفارسی وزغ و غوک و چغز و بهندی مینڈک گویند انداخته شود و آن حیوانی است
آبی که در موسم برشگال شبها در مغاکها بانگ کند پس بلا شبهه ضفدع حرام شد علاوه ازین
ولنسائی از عبد الرحمن بن عثمان روایت می کنند که طبیبی از رسول خدا علیه السلام از انداختن
ضفدع در دوائی سوال کرد آن عالی جناب از قتل ضفدع منع فرمودند علاوه منع رسول
صلی الله علیه وسلم از قتل حیوان یا از برای حرمت و عزت آن می شود مانند آدمی و یا
برای حرمت اکل آن می شود مانند صرد و ضفدع محترم و معزز نیست پس از قتلش منع

ممنوعی حرمت کلش خواهد بود هکذا فی الشمنی شرح المختصر سیوم انکه نهی فرموده آنرسول علیه السلام از بیع
سرخک که آنرا اهل فارس خرخنگ واهل هند کینکره گویند وان حیوانیست معروف که پشت
بزرگ وناهموار دارد وسر ندارد وچشم آن بر دوش ودهنش بر سینه ومستقیم نتواند رفت
وازنهی آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلاشبهه حرام گشت کذا فی حیوة الحیوان والابیع ان جاینه
[illegible] چهارم انکه نهی فرموده آنرسول علیه السلام حضرت عایشه صدیقه رض را از خوردن
سوسمار وقتیکه سوال کرد عایشه صدیقه رض از آنحضرت علیه السلام از خوردنش پس بلاشبهه
این حرام گشت وتفصیلش اینکه شخصی نزد عایشه صدیقه رضی الله عنها سوسمار را هدیه فرستاد
آن صدیقه رضی الله عنها از رسول علیه السلام برای خوردن سوسمار سوال کرد پس نهی
فرمود رسول علیه السلام عایشه صدیقه را از خوردن سوسمار بعد از ان سائل نزد عایشه
صدیقه آمد صدیقه خواست که همان را آنرا سوسمار پیش نهد فرمود آنرسول علیه السلام صدیقه را
آیا میخورانی سائل را از ان چیزی که خود نمیخوری واین حدیث در ترمذی از روایت عبدالرحمن
موجود هست وسوسمار حیوانیست دریائی مانند راسو لکن از ان بطور باشد و پیه وچربی
آنرا زنان برای فربهی خورند وبر بدن مالند کذا فی البرهان وآن دو زبان دارد ودر هند
آنرا گوه میگویند بعد ازان [illegible] فی الهدایة ویکره اکل الضب لان النبی علیه السلام نهی عائشة رض
حین سالته عن اکله انتهی وفی الکفایة حاشیة الهدایة روی عن عائشة رض الله عنها انه اهدی
الیها ضب فدخل النبی علیه السلام فسالته عن اکله فنهاها عنه فجاء سائل فارادت ان
تطعمه فقال علیه السلام اتطعمین مالا تاکلین وبهذا ناخذ وهو حجة علی الشافعی فی اباحته انتهی
[illegible] روایت ابن عمر رض الله عنه مرویست که از رسول علیه السلام سوال کرده شد
از سوسمار فرمود که سوسمار را از طعام گروه من نیست پس می یابم ذات خود را که مکروه

می پنداردو آنرا پس من آنرا نه حلال میسازم و نه آنرا حرام میسازم و از ابن عباس رضی الله
منقول است که خورده شد سوسمار آنرا رسول علیه السلام برکراهیت و در خورندگان خلیفه جی
بالتحقیق ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه هم بودند و بالجمله این هردو حدیث دال برآنچه حل
سوسمارانند و حدیث عائشه صدیقه که سابقا مروی شده دال بر حرمت سوسمار است پس چون
معارض شدند چه باید کرد گوییم که حرام و مباح وقتیکه جمع شوند و معارض گردند در آن
صورت حرام بر مباح ترجیح خواهد یافت بکلیه اصول حنفیه که در اشباه و النظائر موجود است
اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام انتهی علاوه اینکه ما تطبیق میدهیم که اباحت سوسمار
قبل تحریم آن خواهد بود و بعد از آن حرام شد کذا فی العنایة حاشیة الهدایة و آنچه امام شافعی
وغیره استدلال بقوله تعالی احل لکم آورند جوابش آنکه صید در ین قول بمعنی اصطیاد است
و معنی آیه اینکه حلال کرده شد از برای شما شکار کردن دریا نه شکی نیست که شکار کردن حیوانی
که آن حلال نیست هم جائز است و آن حلت شکار کردن حلت حیوانی که شکار آن کرده شود لازم
نماید فی المشکوة و عن جابر قال غزوت جیش الخبط و امر علینا ابو عبیده فجعنا جوعا شدیدا
فالقی البحر حوتا میتا لم نر مثله یقال له العنبر فاکلنا منه نصف شهر فلما قدمنا ذکرنا للنبی صلی الله
علیه وسلم فقال کلوا رزقا اخرجه الله لکم و اطعمونا ان کان معکم قال فارسلنا الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم منه فاکله متفق علیه انتهی و فی الهدایة و لا یوکل من حیوان الماء الا السمک
و قال مالک و جماعة من اهل العلم رحمهم الله باطلاق جمیع ما فی البحر و عن الشافعی رحمه الله انه اطلق ذلک کله لقوله
تعالی احل لکم صید البحر من غیر فصل و لانه لا دم فی هذه الاشیاء اذ الدموی لا یسکن الماء
والمحرم هو الدم فاشبه السمک و لنا قوله تعالی و یحرم علیهم الخبائث و ما سوی السمک خبیث و نهی
رسول الله صلعم عن دواء یتخذ فیه الضفدع و نهی عن بیع السرطان و الصید المذکور فیما تلاه محمول

مطیاد وهو مباح فیما لا یحل انتهی فی درر الحکام شرح غرر الاحکام و اباحهما ابن ابی
لیلی و مالک و الشافعی و استثنی بعض المالکیة کلب الماء و خنزیره و انسانه و الخلاف فی
الکل واحد انتهی و آدم آبی که بعضی آنرا انسان الماء و بعضی جلکانس گویند نوعی از حیوانات
که بصورت آدمی از آب متگون می شود کذا فی نفائس اللغات و رخ که در بعض جزائر بحر یافته
می شود و آن آدم است و گویند که از شتر بسیار بزرگ تر است و دو کوهان دارد و هیچ صید از آن
از ماهی نباید از ین جهت رخ شطرنج را بدان تشبیه کرده اند بر همه فائق و غالب آید کذا قال
بعض الشعراء رح و مکروه تحریمی است خوردن ماهی که در آب بغیر آفت خود بخود بمیرد و بالای آب
آید آنرا سمک طافی می نامند مشتق از طفو بمعنی علو و نزد امام مالک و شافعی رح
بخوردنش مضائقه نیست بدلیل مطلق بودن آیة یعنی احل اه از موت و حیوة و دلیل ما حدیثی است
که روایت کرد آنرا ابو داؤد و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم هر ماهی که فرو رود آنرا آب پس بخورید آنرا و آن ماهی که بیندازد آنرا آب پس بخورید
آنرا و آن ماهی که در آب بمیرد و بالای آب آید آنرا نخورید فقط و گروهی از صحابه مانند علی و ابن عباس
و ابن عمر و ابو هریرة رضی الله عنهم هم بر ین اند کما فی الهدایة و یکره اکل الطافی و قال مالک و الشافعی
لا باس به لاطلاق ما روینا و لنا ما روی جابر رض عن النبی صلعم انه قال ما نضب عنه الماء فکلوا و ما لفظه
الماء فکلوا و ما طفا فلا تاکلوا و عن جماعة من الصحابة رض مثل مذهبنا انتهی فی الکفایة و هم علی و ابن
عباس و ابن عمر و ابو هریرة انتهی لکن شرط در حرمت طافی آن است که شکم آن بالا باشد چه اگر پشت
بالا باشد حلال است کما فی الجلبی و قد یشترط ان یکون بطنه من فوق حتی لو کان ظهره من
الی الصعود فلیس بطاف کذا فی التتمة انتهی و هکذا فی مختصر الخزانة و جامع الرموز و البرجندی
و الفتاوی الهندیة و العینی شرح الکنز و الدر المختار و البزازیة و اگر از قول و علیه انام حلت لنا سیستان

و دیگر آن اما المیتتان فالسمک و الجراد و اما الدمان فالکبد و الطحال پس توهم در آید که طافی هم حلال شود و چیز
ماهی میتت حلال است جواب هم که مراد از ماهی میتت آنکه بمیرد بدون ذبح نه آنکه بمیرد در آب بر آید
ماهی که بمیرد در آب و بالای آب آید منع فرمود رسول علیه السلام از خوردنش بقول خود ما طفا
فلا تاکلوا انتهی کما سبق و قاعده کلیه در سمک این است که اگر با آفت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد در
بسبب تنگی مکان یا در لای آب یا در دام که آن را بعضی شبکه گویند و یا بمیرد در حظیره یعنی تالاب
و حوض و غیره باین طور که ماهی ها را در آن جمع کرده باشند و آنها طاقت بیرون آمدن از حظیره ندارند
و بجهت صغیر شدن حظیره بدون شکار گرفتن ماهی از آن آسان باشد و اگر بی شکار گرفتن ماهی از آن آسان نباشد
حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمی شود و یا بمیرد بسبب خوردن چیزی که در دریا انداخته
شود پس اگر بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی دیگر یافته
یافته شود و اگر بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة ناقلا
من الکافی و الهدایة لا یباح السمک اذا مات حتف انفه للنص الوارد فی الطافی و هو ما روی جابر رض
انتهی و فی موضع آخر منه و الاصل فیه انه اذا مات بآفة یحل کما اذا مات فی الجب او فی شبکة او فی حظیرة
لا یمکن اخذه فیها من غیر صید او باکله او یلقی فی الماء … او وجدت فی بطن سمکة اخری و فی المحیط
عن محمد لا باس باکلها لو وجدت فی بطن کلب ای اذا لم تتغیر انتهی و هکذا فی جامع الرموز و فی العتابیة
لو وجد فی بطن السمکة سمکة اخری فماتتا توکل لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان قتلها طیر الماء و غیره
ان ماتت فی جب … لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان جمعها فی حظیرة لا تستطیع الخروج عنها
… یقدر علی اخذها بغیر صید و ان کان لا یوخذ بغیر صید فلا خیر فی اکلها لانه لم یعلم …
و اذا ماتت السمکة فی الشبکة و هی لا تقدر علی التخلص منها او اکل شیئا القاه فی الماء
… لک معلوم فلا باس باکلها انتهی و هکذا فی شرح الالیاس و الکفایة و اگر در شکم طافی ماهی یافته …

ماهی [illegible] حرام است زیرا که طافی است آن ماهی که بر آب افتد مرده کما فی البزازیة و اذا وجد فی بطن الطافی سمکة
حیة [illegible] است یافته شود بخلاف الطافی انتهی و همچنین اگر ماهی [illegible] در دریا مرده یافته شود حلال است
کما فی القنیة نقلا من المجتبی [illegible] سمکة بحر وجدت میتة فی البحر تحل انتهی و اگر ماهی اندر ماهی دیگر خارج
شود حرام است چون ظاهر شد که این ماهی خارج غلیظ ماهی دیگر شده و غلیظ حرام است کما فی مجمع البرکات
و اما اذا اخرجت من دبر السمکة لا تؤکل لانها قد استحالت عذرة انتهی ماهی سیاه که آنرا بعربی جریث
گویند و ماهی که بصورت مار باشد و آنرا مار ماهی می‌خوانند و بهندی آنرا بانگی گویند مختلف فیه اند نزد
امام محمد حرام اند و نزد ابو حنیفه رح مباح اند باکی نیست بخوردن آنها کما فی الهدایة و لا باس باکل
الجریث و المارماهی انتهی فی مجمع البرکات و لا باس باکل الجریث و المارماهی لانها من انواع السمک
کذا فی الجوهرة النیرة انتهی هکذا فی جامع الرموز و البرجندی و العینی شرح الکنز و خزانة المفتین و
الدر المختار شرح تنویر الابصار و افردهما بالذکر للخفاء و خلاف محمد انتهی و فی الجلبی بالنقل فی المغرب
عن الکرمانی جمیع السمک حلال غیر الجریث و المارماهی انتهی و در غایة البیان مذکور است که اهل تشیع
جریث را مکروه می‌دانند کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام قال فی غایة البیان ان بعض
الروافض یکرهون اکل الجریث انتهی و ماهی که آنرا مجوسی شکار نماید حلال است بدون کراهت
زیرا چه ماهی بدون تسمیه حلال می‌شود پس مجوسی و غیره همه برابر اند کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر
الوقایة و فی المحیط لا باس باکل سمکة اصطادها المجوسی لانها تحل بدون التسمیة فالمجوسی و غیره فیه سواء
انتهی [illegible] جامع الرموز و الکفایة و در حیوة الحیوان از حسن بصری رح منقول است که من [illegible]
الی الصور [illegible] سمکه [illegible] شکار مجوسی را می‌خورند و در ماهی که از گرمی و یا سردی بمیرد و در [illegible]
[illegible] بجهت مردن آن از گرمی یا سردی که هر دو از صفات زمان اند و سبب [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] قول امام ابو حنیفه رح و امام سرخسی رح کذا فی مجمع البرکات و دوم آنکه حلال است

بسبب وتش از سببی که نو پیدا ست پس این مانند ماهی شد که آب دریا آنرا در خشکی انداخت و این مختلف فیه
در حلت آن شبهه نیست همچنین این و همین است مذهب امام محمد رح و برین است فتوی کما فی ... و در ...
بالحر والبرد روایتان احدهما انها تؤکل لانها ماتت بسبب حادث فکان کما لو القاه الماء علی الیبس والاخری
انها لا تؤکل لان الحر والبرد صفتان من صفات الزمان ولیسا من اسباب الموت فی الغالب وذکر شیخ الاسلام
انه علی قول ابی حنیفة رح لا یحل وعلی قول محمد یحل انتهی وفی مجمع البرکات وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وعلیه
الفتوی کذا فی السراجیة انتهی هکذا فی الحمادیة واگر ماهی بسبب گرمی آب یا سردی آب بمیرد در روایتی
حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روایتی دیگر حلال نیست چرا که آب
بمیرد خواه سرد باشد خواه گرم پس آن ماهی مانند طافی شد کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام وان ماتت
بحر الماء او برده تؤکل فی روایة لوجود السبب لموتها وفی اخری لا لان الماء لا یقتل السمک حارا کان
او باردا کذا فی الکافی انتهی وفی الحمادیة قال محمد رح یؤکل وعلیه الفتوی انتهی هکذا فی جامع الرموز
وفی العنایة قال محمد یؤکل وعلیه الفتوی انتهی وهکذا فی الواقعات والدر المختار وخزانة المفتین والبزازیة
وماهی که در آب نجس گذاشته شد و در ان پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل جائز بدون
کراهة کما فی القنیة ناقلا من فتاوی العصر لعلی السغدی من بعض الائمة الکرابیسی ارسل سمکة فی ماء نجس فکبرت
فیه لا باس باکلها انتهی هکذا فی البزازیة واگر از یک ماهی پاره گوشت بریده شود و آن ماهی بمیرد
پس آن پاره و بقیه ماهی هر دو خورده شوند کما فی السراجیة لو قطعت من سمکة قطعة وهی حیة
اکلت القطعة والبقیة انتهی وهکذا فی فتاوی قاضی خان و جهینگه نزد بعض حرام است و نزد بعض حلال
کما فی السراج المنیر والدود والذی یقال له جهینگه قیل حرام وقیل حلال انتهی کما ...
یقال له جهینگه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السمک فانما یباح عندنا من صید البحر
وهذا لا یکون من انواع السمک وقال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السمک انتهی و نزد فقیر ...

معلوم می‌شود که منشاء این اختلاف بودن جهینگه از اقسام ماهی و نبودن آن است چه هر حنفی هر سمک را حلال
داند غیر سمک را حرام می‌پندارد و نزد بعضی که بودن جهینگه از اقسام سمک مقرر گرفت فتوی بحلیتش
دادند و بعضی که آن را از اقسام سمک ندریافتند فتوی بحرمتش دادند و فقیر همین منشاء را منقول از بحر العلوم
مولانا عبد العلی نور الله مرقده بزبان بعضی از علماء رحمهم الله تعالی بعد استخراج خود شنیده پس در صورت
اختلاف حل و حرمت احتیاط مقدم و مقرر است والله اعلم و اگر ماهی بسته شده مرد یا آب خشک شد
ماهی میان خشکی مانده مرد حلال است کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام لو ربطها فماتت او تجمدت
الماء فبقیت بین الجمد و ماتت توکل انتهی و اگر ماهی مرده یافته شد و بعض آن در زمین است و بعض آن
در آب پس اگر سرش در زمین باشد حلال است چه آن ماهی بآفت مرده و اگر سرش در آب است باید دید
اگر بر زمین کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس بآفت نمرده بلکه
طافی شد و اگر اکثر از نصف بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بودی حلال شدی
اذ للاکثر حکم الکل کما فی فتاوی قاضی خان لو وجد سمکة بعضها فی الماء و بعضها علی الارض و قد ماتت
قال محمد ان کان رأسها علی الارض لا باس باکلها لانها ماتت بآفة و ان کان رأسها فی الماء ینظر
ان کان علی الارض اقل من النصف او النصف لا یوکل لان موضع النفس فی الماء فلا یکون الموت بآفة
فیکون بمنزلة الطافی و ان کان الاکثر من نصفها علی الارض اکل لان للاکثر حکم الکل فصار کما لو کان
الکل علی الارض انتهی و هکذا فی الکفایة و خزانة المفتین و البزازیة و تمساح بکسر تاء مثناة فوقیه
که [illegible] نهنگ مچهه و بفارسی نهنگ گویند صاحب [illegible] می‌نویسد که آن جانوری است
آبی بصورت سوسمار و طولش زیاده بر پانزده گز می‌باشد و اگر او را قیئی نرسد تا شصت گز شود
[illegible] می‌خورد و فک اعلای او حرکت می‌کند برخلاف جانوران دیگر و گویند [illegible] را
آب و در زیر ریگ نهد آنچه از آن بیضه را که آب یابد بچه نهنگ شود و آنچه را [illegible]

۵۰

ستقنقور ہرگز نبود انتہی فی حیوۃ الحیوان الحکم تحریم الاکل انتہی و علی حزین شاعر در رسالہ خود

می نویسد کہ بمذہب حنفی و مالکی حلال است و اینکہ گفتم مذہب قدمای حنفیہ ست انتہی مخفی مباد

کہ از تتبع کتب حنفیہ معلوم می شود کہ سوای ماہی ہیچ یک از حیوانات آبی حلال نیست و اقوال

قدمای حنفیہ کہ او می نویسد ہم در کتابی معتبر متعارف و متداول دیدہ نشد ظاہر معلوم

می شود کہ علی حزین شاعر محض بعداوت افترا بر مذہب حنفیان می سازد چنانچہ اکثر جا

در رسالہ خود افترا کردہ است و اللہ اعلم و ارنب بحری کہ آن حیوانی است سرش مانند

سر خرگوش و بدنش مانند بدن ماہی حرام است کما فی حیوۃ الحیوان الارنب البحری حیوان

کراس الارنب و بدنہ کبدن السمک و ہو من ذوات السموم یحرم اکلہ لسمیتہ انتہی

و بنا بر تسہیل بر عوام نقشہ احکام حیوانات مندرجہ فصل ہذا نوشتہ شد

ہندی	فارسی	عربی	حکم	ہندی	فارسی	عربی	حکم
مچھلی	ماہی	سمک	حلال	بانب	مار ماہی	×	حلال خلافا للامام محمد رح
مینڈک	چغز	ضفدع	حرام	جھینگہ			مختلف فیہ
کیکڑہ	خرچنگ	سرطان	حرام			ارنب	حرام
گوہی	سوسمار	ضب	حرام	گرمچھ	نہنگ	تمساح	حرام
×	ماہی کہ از آفت خود بخود بمیرد و بر آب چپ ساز و شکمش بالا باشد	طافی	حرام		جملہ تالاب ... [illegible]		حرام
	ماہی پارہ	جریث	حلال خلافا للامام محمد رح	×	×	×	

واذ قد فرغت من المقالة فلنشرع فی الخاتمة وفیها فصول ثلث فصل اول در بیان حشرات
معلوم است که حشرات ارض عبارت اند از صغار دوابّ مثل ... و آن همه حرام اند کما فی الشمنی شرح المختصر
ولا یحل الحشرات لانها من الخبائث انتهی وفی حیوة الحیوان یحرم اکلها انتهی و داخل اند درین باب
قنفذ بضم قاف و فاء که آنرا بفارسی خارپشت و بهندی ساهی می گویند و صاحب برهان
می گوید آن جانوری است معروف گویند مار را ... می گیرد و سر بخود فرو می کشد و مار خود را چندان
بر خارها می پیچد و می زند که هلاک می شود انتهی و از حضرت ابی هریره رضی مروی است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آنرا حرام فرموده و حیه که آنرا بفارسی مار و بهندی ناگ گویند وفی حیوة الحیوان
ویحرم اکل الحیات لضررها انتهی و سام ابرص که آن جانوری است زهردار که بفارسی آنرا [illegible]
آفتاب پرست و بهندی گرگٹ گویند و آن همیشه رو بآفتاب میدارد و در شعاع آفتاب متلون بانواع
الوان می شود و بعضی آنرا حربا بکسر حاء مهمله نیز گویند کذا فی المنتخب وفی حیوة الحیوان قالوا الحرباء من ذوات
السموم فیکون [illegible] علة تحریمه انها نوع من الوزغ انتهی و فار که آنرا بفارسی موش و بهندی چوها
می نامند و جرذ بضم جیم و فتح راء مهمله که آن نوعی از موش است و وزغه که آن جانوری است کلان او را سام
ابرص گویند کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی رح و آن بر دیوارها و سقفها می خزند و چسپیده و بهندی
آنرا چهپکلی و بفارسی چلپاسه گویند و جمع آن اوزاغ است و نمل که آنرا بفارسی مور و بهندی
چیونٹی گویند و چیونٹا را [illegible] عجروف بضم عین مهمله و راء مهمله و بفارسی مور سوار گویند و از
آن [illegible] لا [illegible] از برهان مفهوم می شود و در حیوة الحیوان مذکور است یحرم اکل النمل لورود
النهی عن قتله انتهی و اگر از طهارتش حلتش مفهوم گردد عین نادانی است چه طهارت شیء آخر و حلت
آن [illegible] کما هو الظاهر نمی بینی که خاک و طین با وجود طهارت حرام است و حباحب بضم حاء اول
و کسر ثانی مهملتین [illegible] است که در بازو دارد مانند مگس در شب درخشنده می پرد [illegible]

و آنرا بفارسی کرم شب افروز و بهندی جگنو گویند حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة

الحیوان حباحب طائر له جناحان کالذباب یضیئ فی اللیل کانه نار و حکمه تحریم الاکل لانه من الحشرات

و حرقوص بضم حاء مهمله و قاف که آن حیوانی است شبیه کیک بزرگ از آن و آنرا دیرکاهی … گویند

چنانچه کل را و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الحرقوص بضم الحاء المهملة

و بالقاف المضمومة و بالصاد المهملة فی آخره اکبر من البرغوث و ینبت لها جناحان کما ینبت للنمل

و حکمه تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و خلد بضم خاء معجمه که آن موش کور است و در … بید

و آنچه پیش آن باشد آنرا نمی شناسد که … و آنرا بهندی چهچوندر و بفارسی موش کور گویند

حرام است چه آن از قسم موش است کما فی حیوة الحیوان یحرم اکله لانه نوع من الفار و قال مالک

لا باس به انتهی و کهوا که آن حیوانی است بشکل … می شود و سر خود از آن بیرون می آرد و

اندرون می برد و عرب آنرا سلحفاة بضم سین مهمله و اهل فارس آنرا سنگ پشت می نامند بجهة بودنش

از حشرات الارض چنانچه از … مفهوم می شود حرام است و چونکه آن از خبائث است

لهذا از قتلش محرم هیچ لازم نمی آید … و بیربهوتی که کرمی است سرخ و جسمش مانند مخمل

بل در ملاحت … فائق بر آن و در ایام برشکال بر زمین پیدا آید و عرب آنرا … گویند

کذا فی نفائس اللغات و آن در حشرات الارض داخل است و ورل بفتح واو و راء مهمله که آن

حیوانی است مشابه به سوسمار و سقنقور هم در حشرات داخل کذا یفهم من حیوة الحیوان و سقنقور

که لغت رومی است و آن عبارة از جانوری است شبیه به سوسمار گویند … در وقت

گزیدن اگر عضو خود را شخصی به آب بساید و زود به آب در آید بهتر و الا او می شتابد و بر بول خود

می غلطد آن شخص می میرد و اگر آن شخص آب یافت و در آب در آمد سقنقور می میرد …

و دنبال آورند کذا فی البرهان هم در حشرات داخل و ارضه که آن کرمی است مورچه مانند که چوب را می خورد

و پشمینه را هرچه در زمین افتد بخورد و بفارسی آنرا دیوک و بهندی آنرا دیمک گویند و آن حرام است
بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الارضة دویبة صغیرة کنصف العدسة تاکل الخشب
یحرم اکلها انتهی و اسروع بضم الف که آن کرمک سرخ که در تره می باشد در میان پوست و چون از
پوست بیرون آید پروانه شود و گفته اند کرمی است سرخ سر دارد و تن سفید که در ریگ می باشد
و بدان تشبیه کنند انگشتان زنان را کذا فی المنتخب حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان
یحرم اکلها لانها من الحشرات انتهی و [illegible] کرمی است از حشرات الارض بسیار پا بمقدار انگشت
در گوش می رود و عرب آنرا حریش بفتح حا و کسر را و [illegible] گویند کما فی القاموس و بفارسی آنرا گوش خر
می نامند و آن حرام است و کهتمل که آن کرمی است سرخ مائل بسیاهی که در پلنگ چارپایه می باشد و خون
مردم می مکد و بعربی آنرا کتان و بفارسی خسک می نامند حرام است بجهة بودنش از حشرات
و حلزون بفتحتین که آن کرمی است که در چراگاه شتر که در آن گیاهی روید می باشد کذا فی المنتخب
حرام است بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان الحلزون و حکمه التحریم لاستخباثه
انتهی و حلم که آن کرمی است که کتابها را می خورد و اوراق را پاره پاره سازد و حرام است
بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان الحلم هی التی تاکل الکتب تمزق الاوراق
یحرم لاستخباثه انتهی و ذراج بضم ذال معجمه و تشدید راء مهمله که آن کرمی است پرنده سرخ با خالهای
سیاه و بنات زهرناک کذا فی المنتخب و آن حرام است بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان
یحرم اکلها لاستخباثه انتهی و سوس که آن کرمی است که در پشم و صوف و گندم و غله دیگر افتد و بفارسی آنرا
شپشه و بهندی آنرا گهن می نامند و آن حرام است چه در حشرات داخل است کما فی حیوة الحیوان السوس حکمه
[illegible]یم الاکل [illegible] انه نوع من الدود انتهی و شبتان بکسر شین معجمه بعد آن با موحده تحتانیه و بعد آن تا
فوقانیه و آن کرمی است که در ریگستان می باشد و حرمت آن بجهة بودنش از حشرات شکی نیست کما فی

حیوة الحیوان الشبثان حکمها تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و شبث بفتحتین که آن کرمی است بسیار پا
و بزرگ سر حرام است بجهت بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الشبث حکمها تحریم الاکل لانها من الحشرات
انتهی و خراطین بفتح خا معجمه که آنرا شحمة الارض نیز گویند و آنها کرمهای سرخ و دراز که در زمین
نمناک می باشند کذا فی المنتخب و آنها را قلبکه افسان مس سازند و مجتمع می شوند حرام اند بجهت بودن
آنها از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان شحمة الارض وهی غیر ماکوله لانها من الخبائث انتهی صاید
که آن کرمی است در زمین مکان خود تیار می سازد و از خلق آنرا پوشیده نماید کما فی حیوة الحیوان [illegible] حشرات
داخل لهذا حرام است و عثة بضم عین مهمله و تشدید ثاء مثلثه و فاء ثانیه که آن کرمی است اصفر و بنا مهار [illegible]
و آن حرام است بجهت بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان العثة حکمها تحریم الاکل انتهی و کهنکهجوره که آن
کرمی است زهردار بسیار پا و تعبیر آنرا سبعة و سبعین و بفارسی هزار پا گویند و آن در حشرات الارض داخل است
و گهونس نوعی از موش کلان که با گربه آویزد و گربه با او مقاومت نتواند و آنرا بعربی [illegible] و بفارسی
خرموش گویند کذا فی نفائس اللغات و آن [illegible] داخل لهذا حرام است و حرذون بکسر حاء مهمله که آن جانوری است
مشابه بسوسمار و آنرا کف است مانند کف آدم و انگشتهای مستوی دارد و در حرمت آن شبهه نیست
بجهت بودنش از سمیات حشرات الارض کما فی حیوة الحیوان الحرذون بکسر الحاء المهملة شبیهة بالضب و لها
کف کالانسان مستویة الاصابع و حکمه تحریم الاکل لانه من ذوات السموم انتهی امام مالک علیه الرحمة حلال
حشرات الارض را حلال می نمایند بدلیل قول او تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون
میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به که حق تعالی جل شانه در بیان حشرات [illegible]
نفرموده پس حکم به حرام خواهند شد و جوابش اینکه حشرات الارض در ابتدای اسلام که در آن زمان نزول این آیت است
حرام نبوده اند اما بعد از آن بخصوص حرام شده اند کذا فی شرح الزیلعی علی الکنز و [illegible]
[illegible] اعلم و بنابر تسهیل بر عوام تفصیل احکام حیوانات سندره فصل [illegible] نوشته شد

ہندی	فارسی	عربی	حکم
سیہہ	خارپشت	قنفذ	حرام
ناگ	مار	حیہ	حرام
گرگٹ	پرشترہ	سام ابرص	حرام
چوہا	موش	فار	حرام
		جرذ	حرام
چھپکلی	چلپاسہ	وزغہ	حرام
چیونٹی	مور	نمل	حرام
چیونٹا	مورسوار	عجوفر	حرام
جگنو	کرم شب افروز	حباحب	حرام
		حرقوص	حرام
چھچھوندر	موش کور	خلد	حرام
کچھوا	سنگ پشت	سلحفاۃ	حرام
بیربہٹی		عروسک	حرام
		ورل	حرام
		سقنقور	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
دیمک	دیوک	ارضہ	حرام
		اسروع	حرام
کنسلائی	گوش خزک	حریشل	حرام
کھٹمل	غسک	کتان	حرام
		حلزون	حرام
		حلم	حرام
		ذراج	حرام
گھن	اشپشہ	سوس	حرام
		شبہان	حرام
		شبث	حرام
		خراطین	حرام
		صید بانی	حرام
		عثہ	حرام
کنکھجورا	ہزارپا	سبعۃ وسبعین	حرام
		حرزون	حرام

فصل اول در حیوانات که بجهت نبودن آنها صاحبان دم سائل حرام شدند باید دانست آنچه از حیوانات
که دم سائل ندارند حرام اند سوای ماهی مطلقاً کما فی مجمع البرکات فما لا دم له لا یحل اکله انتهی و فی قاضی خان
و یحرم کل ما لا دم له انتهی و فی البزازیة فما لا دم له لا یوکل الا السمک و الجراد انتهی هکذا فی العالمگیریة از آنجمله
زلال بضم زاء معجمه که آن کرمی است در برف پرورش می یابد و زرد نقطه دارد و قریب انگشت در مقدار
باشد مردمان آنرا گرفته آنچه در شکمش می باشد بسبب بسیار سرد بودن آن آنرا می نوشند پس آن کرم حرام است
چه دم ندارد و آبی که از شکمش می برآید پاک است کما فی حیوة الحیوان و هنبهیری بفتح اول و مجهول
الملفوظ بهاء خفاء نون و کسر باء موحده و هاء ملفوظ الملفوظ بهاء مختفی یا و سکون یای تحتانی
و کسر راء مهمله و سکون یای تحتانی حیوانی است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن بو قلمون بضم بای موحده
است کذا فی نفائس اللغات و آن هم چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و بهنگا بضم اول و سکون نون
جانوریست مانند پشه که بوقت شام و شب زور می آورد خصوصاً در ایام برشکال پیدا آیند و درد را
می پوشانند و بعضی آنرا راعد و یرمچ بفتح یای تحتانی و شتران گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه دم
ندارد و لهذا حرام است پتنگا کرمی پرنده که بر چراغ و آتش افتد و عربی آن فراش بفتح فا و فارسی آن پروانه
کذا فی نفائس اللغات و آن کمال عشق بر روشنی چراغ و آتش دارد بمدحتش شاعری گفته است بکمال عاشقی پروانه
که جز از سوختن پروانه دارد چونکه دم ندارد و لهذا حرام است و تتلی کرمی است که رنگهای گوناگون دارد و بعربی
آنرا فروحة الجن یعنی بادزن پری گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه دم ندارد لهذا حرام است و برغوث بضم باء
موحده و غین معجمه که آنرا بفارسی کیک گویند و آن کرمی است کوچک تر از سپش و هندی آن پسّو است و گویند
که عمرش زیاده بر پنجروزی نمی شود و حرام است بجهة آنکه دم سائل ندارد و قتلش مباح است و آنرا دشنام نباید
داد چه آن حضرت علیه التحیة و الثناء آنرا از برای نماز فجر بیدار ساخت کما فی حیوة الحیوان البرغوث
یحرم الاکل و مستحبات قتله للمحل و المحرم و لا یسب لما روی الامام احمد و البزاز و البخاری فی الادب

والطبرانی فی الدعوات عن انس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یسب برغوثا فقال لا تسبه فانه
ایقظ نبیا للصلوة الفجر وفی معجم الطبرانی عن انس رض قال ذکرت البراغیث عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال انها توقظ للصلوة الفجر انتهی و جُعَل بضم جیم وفتح عین مهمله کذا فی المنتخب کرمی است که از سرگین زاید گرد
می شود و رنگش سیاه و بر رنگش سرخی اکثر در نجاست گاو پیدا می شود و از بوی گلاب بوی
خوش بمیرد باز وقتیکه اعاده آن بسوی غلیظ سازند زنده شود و آنرا بفارسی سرگین گردان
و بهندی گبرولا گویند و آن حرام است چه دم سائل ندارد و غلیظ را طلب می سازد کما فی حیوة الحیوان
اکبر من الخنفساء شدید السواد فی بطنه لون حمرة یتولد غالبا من اخثاء البقر ومن عجیب امره
انه یموت من ریح الورد والطیب فاذا اعید الی الروث عاش الحکم یحرم اکله لاستقذاره انتهی و قُطرب
بضم قاف وراء مهمله کرمی است سیاه که بر روی آب حرکت می باشد و آنرا در هندی بهورا
گویند چونکه دم سائل ندارد و لهذا حرام است و عَلَق بفتح عین مهمله ولام که آن کرمیست سیاه و سرخ
که در آب می باشد و در بدن آنرا چسپانند خون را می مکد کذا فی حیوة الحیوان و در هندی آنرا جونک
و بفارسی آنرا زلو گویند و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و چون که آن کرمیست که در موی فرو
و جامه بسبب چرک افتد بعضی آنرا قَمل بفتح قاف وسکون میم و بفارسی شپش گویند چونکه دم ندارد و لهذا
حرام است و جهینگر که آن کرمیست مانند ملخ و آن دو قسم دارد یکی تیره دوم سیاه و تیره را بعربی حفند
و سیاه را که بشب بانگ طولانی می کند بعربی جُند جُند گویند و بفارسی آنرا چراسک و زنجره گویند کذا فی
نفائس اللغات چونکه خون سائل ندارد و لهذا حرام است و ذُباب که آنرا بهندی مکهی و بفارسی مگس گویند و آن حیوانیست
که بر طعام و جز آن نشیند خون سائل ندارد و لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان و عنکبوت که آن حیوانیست
که آنرا مگس گیر نامند و بفارسی تنند و بهندی مکری می نامند و اقسام انواع بسیار دارد و همه انواع چونکه خون
سائل ندارد لهذا حرام است کذا فی مجمع البرکات و خُنفساء بضم خاء معجمه که آن کرمیست سیاه گنده بو که از نجاست

نشاندہ می شود و مونث آن را خنفسه بفارسی آنرا خبزدو گویند کذا فی المنتخب و چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام
است کذا فی مجمع البرکات و بچهو که آنرا بفارسی کژدم و بعربی عقرب نام می نهند و اطلاق این لفظ [illegible]
هم می شود و چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و بعضی از اکابر رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
روایت می نمایند که هر کس وقت شام سلام علی نوح و علی نوح علیه السلام بگوید در آن شب از گزیدن عقرب
محفوظ باشد و اگر پهر و پشه هر دو لفظ مترادف و آنرا بفارسی پشه گویند و آن حیوانی است معروف
و هندی آن مچهر است عمر آن چهل روز باشد نزد بعضی سه روز کذا فی البرهان و هر حیوان که آنرا مچهر گویند است
که آن دو قسم اند یکی آنکه مشابه پهرو باشد و با پای آن خفیف می باشد چنانچه آن متعارف زبان است
دوم آنکه مشابه فیل باشد و از فیل اعضاء زائد دارد یعنی فیل را چهار پا اند و یک خرطوم و یک دم
و آن را شش پا و چهار بازو زائد دارد و خرطوم فیل مصمت می باشد و خرطوم پشه مجوف و آن چونکه دم
سائل ندارد لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان والله اعلم و بنابر تسهیل بر عوام نقشه احکام

حیوانات مندرجه فصل هذا نوشته شد

ہندیے	فارسیے	عربیے	حکم
		زلال	حرام
بھنبھیری		ثُبّان	حرام
جھینگا		شُقران	حرام
پتنگا	پروانه	فراش	حرام
تتلی	باد فن پر	[illegible]	حرام
ریچھو	کیک	برغوث	حرام
گبروالا	سرگین گردان	جُعل	حرام
بھوڑا		قنطرب	حرام

ہندیے	فارسیے	عربیے	حکم
جونک	زلو	علقه	حرام
جوں	سپش	قمل	حرام
جھینگر	چه سیک و زیزو	جد جد و جندب	حرام
مکھی	مگس	ذباب	حرام
مکڑی	تننده	عنکبوت	حرام
	خبزدو	خنفساء	حرام
بچھو	کژدم	عقرب	حرام
مچھر	پشه	بعوض	حرام

فصل سوم در فوائد فائده اولی هفت چیز از اجزا حیوان مکروه اند یکی خون دوم ذکر سوم خصیتان چهارم فرج که آنرا بفارسی اندام نهانی گویند پنجم غدہ آن گرہ ہای سفید که در میان گوشت می باشد و آنرا در ہندی گویند ششم مثانه که آن جای جمع شدن بول حیوانات است ہفتم مرارہ بفتح میم یعنی زہرہ و تلخی و آن ہندی است که در آن تکون صفرا می شود و ہندی آن پتا است کما فی البزازیہ عن مجاہد رحمه الله کرہ سبعة اشیاء من الشاة الذکر والانثیان والقبل والمرارة والغدة والمثانة والدم المسفوح انتہی لیکن خون روان یکہ تحریمی است و باقی مکروہ تنزیہی فی السراج المنیر وکراہۃ ہذہ الاشیاء سوی الدم تنزیہیۃ لاتحریم کما فی القنیۃ والحمادیۃ انتہی و فی الحمادیۃ والحرام منہا واحدۃ وہو الدم المسفوح لقولہ تعالیٰ حرمت علیکم المیتۃ والدم الآیۃ والباقی من السبعۃ مکروہ لانہ مما تستخبثہ الانفس وما سوی ذلک فہو مباح علی اصلہ لان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ انتہی فائدہ دوم آنکہ نبرو گر ہہای گوشت آنکہ در گوشت پختہ شوند ...شمار مکروہ نشانند اگرچہ این اشیا خود مکروہ بکراہت تنزیہیہ اند کما فی القنیۃ ناقلا من شرح الائمۃ المکی ذکر ان الشاۃ اذا ذبحت وطبخ فی اللحم فی المرقۃ لا یکرہ المرقۃ انتہی فائدہ سوم خونیکہ از گوشت و یا جگر و یا طحال برآید حلال است کما فی جامع الرموز وحل الدم الذی یخرج من اللحم والکبد والطحال انتہی و فی البزازیۃ الکبد والطحال دوم للحم فلیس بنجس ولا حرام انتہی پس نزد اعظم خون حرام و ناپاک ہمان خون که در رگہا جاری می شود فقط و قطرات خون که بر گوشت چسپیدہ باشند نہ حرام اند و نہ نجس و اگر گوشت را ناشستہ بپزند خوردنش روا است اما خلاف لطافت طبع است فائدہ چہارم بچہ دان حیوانی که گوشت آن خوردہ می شود حلال است اگر آن بچہ دان متصل بگوشت آن حیوان وقت ذبحش باشد کما فی القنیۃ ناقلا من البکر خواہرزادہ رحم ما یوکل لحمہ حلال ان کان متصلا بہ

حیض و نخ انتهی فائده پنجم در مطالب المؤمنین مذکورست که خورده نشود نخاع صلب و نخاع
رشته سفید است در میان استخوان گردن ممتد است تا استخوان پشت و در صراح می آرد نخاع بالضم
والفتح مغز مهره پشت که آنرا حرام مغز گویند و در صیدیه شیخ الاسلام مذکورست پشت پاره
حرام مغز مکروه است اما فتوی بر اینکه مکروه نیست کذا فی نصاب الاحتساب فائده ششم
جگر بند بلغه هندی آنرا کلیجی گویند و طحال که بلغه هندی آنرا تلی بفارسی سپرز می نامند حلال است
بحدیثی که سابقا از من گذشت فائده هفتم کرم گوشت اگر در شوربا افتد آن شوربا نجس نشود
لکن احتیاط آنکه خورده نشود کذا فی القنیه ناقلا من الفتاوی السغدی رح و در مجمع
مرقه لا تنجس و لا توکل انتهی فائده هشتم امام نجم الدین عمر نسفی رح در تفسیر خود آورده
خوردن استخوان مرغ پس بر روایت آنچه عادت شده که استخوان کبوتر بچه می خورند شاید [illegible]
فائده نهم شکنبه وان گوسفند که در هندی آنرا اوجهری نامند مکروه است و شیخ بینا آنرا
نخورده که محل نجاست است اما چون بخوبی پاک شود فائده دهم پوست ذبیحه قبل دباغت حلال
است بازیر طور که شوربا و بریان کرده بخورند فائده یازدهم در زیلعی مذکورست که اگر سر
گوسفند خون آلوده سوخته شد و زائل شد از آن سر خون پس گرفته شد از وی شوربا جائز است
و سوختش مانند غسل است انتهی خلاصه ما قال خاتم الفقهاء فائده دوازدهم آنچه که
نص در حل و حرمت آن بالتصریح یافته نشود رجوع کرده شود بسلیم عرب که [illegible] محتاج
که حرام و حلال را تمیز دارند و هر چیز را نمی خورند و نیز صاحب طبائع سلیمه باشند نه اهل بادیه
نشینان که هر چیز را بی تفکر می خورند اگر عرب آنرا پاک دانند و یا نامش بنام حیوان حلال نهند آن
حلال است و اگر عرب آنرا خبیث پندارند و یا نامش بنام حیوان محرم نهند حرام است و در هر [illegible]
بشنوی عرب [illegible] رجوع باید کرد [illegible] و اگر در عرب باختلاف افتد [illegible]

حلال گویند و گروهی حرام پس بهر جانب که اکثر باشند بآن حکم باید کرد و اولا اگر حکم اهل کل واگر

مردم نهر [illegible] برابر باشند تابع قریش خواهیم شد که اوشان شاه و قطب عرب اند و قدم

دانش و نبوة دریشان ست واگر از قریش تصریح یافته نشد باحکم بحلت حرمت آن حیوان بسبب

مشابهت او خواهیم ساخت کذا قال الامام النووی فی رسالته فائده سیزدهم بعضی گفته اند که حلال

آنست که مفتیان شریعت بحل آن فتوی دهند و بعضی گفته اند حلال مباحیکه جائز داشته است در بازار

وحرام ضد حلال است کذا قال خاتم الفقهاء فائده چهاردهم ششش یعنی پیمپه حلال و پاک ست

بالاتفاق علی الکبد فائده پانزدهم معالیعنی روده ها که بهندی آن را انتری گویند حلال

اگرا چه تبرسه مرقیاس او جهری فائده شانزدهم گرده ها که آن را بالعربی کلیتین

گویند حلال است در مدارج النبوة می آرد که روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله

علیه و آله وسلم بکرده می خورد است کلیتین یعنی گرده ها را از جهة قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته

است که اسناد این حدیث ضعیف است انتهی و در جای دیگر در مدارج النبوة می آرد در حدیث

عبد الرحمن بن ابی بکر آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صد و سی تن و ذکر کرد

که خمیر کرده شد یکصاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن

شاة یعنی جگر و دل و گرده و آنچه درمیان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و

سی تن که نه برید آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازان پاره برای وی پس گردانیدند ازان شاة

دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه باقی ماند آنچه در کاسه بود پس برداشتیم

آن را بر شتر انتهی فائده هفدهم پیوسی که آن را بفارسی فله و بالعربی لبا بکسر لام

گویند و آن عبارت است از اول شیر هنگام ولادت کذا فی مجمع [illegible] در حلت آن شبهه

نیست زیرا که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه از او تناول کرده است و حضرت فاروق رضی الله عنه نیز از الصحاب و

لهذا و شیر حکم بخوردن فرموده در کتاب الصلوة سفیان بن عیینه در جواب منصور ذکر کرده است قال جابر
شهدنا ابا بکر ن الصدیق رضی الله عنه و دخل علی اهله فقال هل من طعام قالوا لا الا شاة لنا
الوالد فاتی بها فحلبها ثم امر بلبنها فطبخ فاکل ثم صلی ولم یتوضأ انتهی و شیخ عبد الحق محدث
دهلوی در شرح صراط المستقیم که آنرا سفر السعادة نیز می نامند می آرد و از کثیر بن شهاب آورده که گفت
پرسیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه از پنیر گفت پنیر جمع می شود از شیر و آب لبا بخورید
آنرا و ذکر کنید نام خدا را انتهی فایده هژدهم اگر مردم گنجشکی را بی فایده قتل نماید روز
جزا آن گنجشک از قاتل سوال خواهد کرد که چرا مرا قتل ساختی بی فایده کما فی الحاویة من قتل
عصفورا عبثا فانه یسأل عنه یوم القیمة من عقیدة النجاح من قتل عصفورا عبثا فانه یجئ الی
عنه یوم القیمة سل هذا لم قتلنی من غیر منفعة انتهی ما رواه احمد و النسائی و الدارمی عن
عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلعم قال من قتل عصفورا فما فوقها بغیر حقها سأله الله
تعالی عن قتله قیل یا رسول الله وما حقها قال ان یذبحها فیاکلها انتهی کذا فی المشکوة فایده
نوزدهم باید دانست که هر مخلوقی را که حق جل علی خلق آن ساخت زبان عطا فرمود بعض ناطق ساخت
و بعض را و ماهی را زبان نیست وجهش اینکه الله تعالی جل شانه وقتیکه حضرت آدم علیه السلام را
آفرید و به فرشتگان حکم به سجده پیش ساخت همه ها سجده ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچه کلام پاک
بران ناطق است فسجد الملئکة کلهم اجمعون الا ابلیس و لهذا حق تعالی جل و علی شانه ابلیس را
از جنت بدر ساخت و ملعون بر زمین انداخته شد تا اینکه در دریا پیش ملاقات از ماهی ساخته
گفت که آدم مخلوق شده است و او جمله حیوانات بحری و بری را شکار می کند ترا کجا امان است اما
باستماع چنانکه آدم علیه السلام گفت که مرا امان نیست و از قدرت حق تعالی جل شانه
غفلت نمود و لهذا الله جل شانه در غضب آمده زبانش را گرفت و آنرا بی زبان ساخت

ہادیہ نا فلا من لعظہ الحمد بدا اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا و صلاۃ علی النبی لیلا و نہارا و سرا

...الکاملین و صحابہ الواصلین والمرجو من اصحاب التحقیق و ارباب التدقیق ان ینظروا فی ہذہ الرسالۃ

بعین الانصاف و یعرضوا عن الجدل والاعتساف فان ظہر الخطاء فعلیہم الاصلاح بالکتمان ۔

و ما ابری نفسی ان الانسان یسابق السہو والنسیان و ان ظہر الصواب فہو غیر قابل للعتاب والملول

... فی دعائہم المستجاب فانہ احاطنی العصیان کاحاطۃ القشر باللباب انہ غافر

الذنب قابل التوب شدید العقاب السمیع البصیر الوہاب و کان اختتام ہذہ الرسالۃ ۔

فی الیوم الاول من ایام محرم الحرام سنۃ رابع و ستین بعد مضی الالف والمائتین من ۔

ہجرۃ رسول الثقلین نبی الحرمین علیہ صلاۃ رب المشرقین ما دام وجود الملوین اللہم صل وسلم علیہ

بعدد ملک الوہاب قد تم طبع الکتاب المسمی بغایۃ الکلام فی بیان الحلال والحرام المصنف من تصانیف

البحر الزخار ما من علم الا وقد بلغ اقصاہ و ما من فن الا وقد بلغ منتہاہ شمس العلماء

قمر الاذکیاء الکامل المحقق والفاضل المدقق مولانا بالفضل اولانا المولوی محمد عبد الحلیم اللکنوی

ما زال شموس فیضہ طالعۃ و اقمار ظلالہ باہرۃ بتصحیح الفاضل الامجد المولوی ابی الحمد سلمہ الصمد

فی الربیع الثانی سنۃ ثلث و ستین بعد الالف والمائتین من ہجرۃ رسول الثقلین علیہ صلاۃ مالک

الکونین و قد اخترع المولوی الطاف حسین صانہ الصمد عن کل شین تاریخا لطبع ہذا الکتاب العجیب فقد طبع

جناب مولوی عبد الحلیم صاحب و نقش   کتابی در گفت اینک و بیان حلت و حرمت

کہ در علم و ہنر ہرگز نظیری نیست کیشان را   گزو شد بہرہ ور عالم برای طبع گفتا

بوقت طبع آن الطاف چون تاریخ او جستم

۱۲۶۳

سروش غیب گہان گفتا کہ منظور جہان بادا